

استاد ممنوع القلم

فلسفه وجود و منشأ خلقت

جلد دوم

تجزیه و تحلیل "پرهان حدوث" اسلامیان برای اثبات وجود الله
خالق مورد ادعایشان

فلسفه وجود و منشأ خلقت

جلد دوم- تجزیه و تحلیل "برهان حدوث اسلامیان برای اثبات وجود الله خالق مورد ادعایشان
1396 شمسی برابر با 2018 میلادی

فهرست مطالب

5 سرآغاز

- 1) ادعای وجود خدای خالق مردود است 5
- 2) دگرگونی قرآن وجود الاله ناممکن تورات را ناممکن تر ساخت 9
- 1- الاله تورات در قرآن به عاریت گرفته شد 9
- 2- دگرگونی چهره الاله به عاریت گرفته شده در گردباد سیاست و حکومت اسلامی 13
- 3) چرا به مدعیان اثبات وجود خدای خالق مورد ادعا فرصت بیان می‌دهیم 21

29 فصل آغازین- ایمان دینی با دلیل و منطق سازگاری ندارد

- 1) اینان ایمان کورکورانه می‌طلبند 29
- 2) خدا وجود دارد به این سبب که وجود دارد! 31
- 3) قرآن به نتایج و نه به علل و چرایی وجود خدای مورد ادعا می‌پردازد 35
- 4) چرا منکران علم و منطق برای اثبات الاله مورد ادعایشان به "برهان منطقی" متوسل میشوند 41
- 5) اینان همان ایمان دینی کورکورانه را در زرورق دلیل و منطق می‌پیچند 43

فصل اول- "برهان حدوث" تقلای ورشکسته متکلمان اسلامی برای اثبات وجود الله مورد ادعایشان 47

- مقدمه 47
- یک) عوامفریبی‌های مخفی شده در "قیاس" به ظاهر منطقی اسلامیان 49

دو) توضیح افزوده تر در مورد نادرستی گزاره های غیرمنطقی "برهان حدوث"

61

سه) "برهان حدوث" به جای اثبات به ردّ وجود الله مورد ادعا منجر میشود

69

فصل دوم- دور باطل تقسیم بندی هستی و ادعای ناممکن "الاه واجب الوجود"

73

یک) ادعای غیرمنطقی "الله واجب الوجود" مردود است

دو) ادعای "ممکن الوجود" بودن اشکال مختلف هستی نیز زیر سؤال است

85

90

- جمعبندی یک

93

سه) ادعای ترم "ممتنع الوجود" نافی وجود الله مورد ادعاست

97

- جمعبندی دو

101

نتیجه گیری و جمعبندی

سرآغاز

1) ادعای وجود خدای خالق مردود است

در جلد اول این کتاب ثابت شد و نتیجه گرفتیم که ادعای وجود خدا، چه به عنوان نیروی فوق بشری یا خالق هستی و انسان، هم به طور منطقی، هم از نظر عقلانی و هم بر اساس داده های علمی ادعائی ناممکن و مردود است. در واقع،

1. نه به طور منطقی دلیل و توضیحی برای وجود خدای خالق که ادیان خدایپرست به عنوان حقیقت محض به توده های میلیاردردی جهان میفروشد، وجود دارد.

2. نه به طور عقلانی می توان وجود موجودی غیرمادی، صرفاً ذهنی و رها از زمان و مکان را توضیح داد.

3. و نه دلایل و شواهد علمی احتمال وجود یک چنین موجود غیرقابل رؤیت، و غیرقابل تجربه و تماس را تأیید میکنند. تأیید نمی کنند که هیچ، بلکه حتی همه دلایل و دستاوردهای علمی در جهت نفی وجود یک چنین موجود ذهنی مورد ادعاست.

داده های رشته های مختلف علوم، از آنجمله علوم انسانی و اجتماعی همه نشان میدهند که انسان هوشمند همسایین نه مخلوق، بلکه خالق خدا و خدایان است. در جلد اول این کتاب توضیح دادیم که چرا و چگونه انسان تنها و گرفتار آمده در این جهان ناشناس نسبت به شرائط و نیازهای

تاریخی و جغرافیائی اش این موجود و موجودات ذهنی را به وجود آورده تا از تنهائی و بیکی برهد، حمایت بجوید و به سؤالات فلسفی و نوع فلسفی اش پاسخی در خور بدهد. وی اما بعداً به علل مختلف به تبعیت نهادهای زمینی این خدایان و موجودات ساخته و پرداخته اش در آمده و گام به گام از فرماندهی خدایان ذهنی اش به بندگی شان فروغلطیده است.

البته ادیان مختلف با توضیحات افزوده شان سعی میکنند به خدای مورد ادعای شان لباسهای عامه پسندتری ببوشانند، ولی دیدیم که این توضیحات و تعاریف هر چه میخواهند باشند، هیچ تغییری در عدم صحت این ادعا به وجود نمی آورند. بدین معنی، وجود یک چنین هستی ناممکن، فارغ از هر توضیحی کماکان ناممکن است و تغییر دادن توضیحاتی در مورد شکل و شمائل یا توان و حوزه عملکردش این ناممکن را ممکن نمیسازد.

بررسی های موجود نشان میدهند که خدای تورات نیز همچون سمبل نیازهای قبیله و قبائل قوم یهود خلق شده و توضیحات افزوده ای که بعداً به وی نسبت داده اند، چیزی نیستند جز خاطرات و حکایات فراتاریخی اتفاقاتی که در خاستگاه جغرافیائی این قوم و اقوام دور و نزدیکش به وقوع پیوسته است. بررسی تاریخی شکل گیری خدای واحد قوم یهود به صراحت نشان میدهد که چگونه قصه ها و اسطوره های دیرینه این قوم و اقوام دور و نزدیک منطقه در شکل نهائی اش به صورت ادعاها و تعلیمات دینی کتابهای عهد عتیق و تورات در آمده است.

این بررسی همچنین نشان میدهد که خدای تورات نیز همانند هر خدای مورد ادعای دیگر، مخلوق انسان و نیازمندی هایش است و در طول زمانی

طولانی برای پاسخ به نیازهای اجتماعی، اقتصادی و فلسفی انسانها، قبائل و اقوام مربوطه شکل گرفته است. خود کتاب تورات که ادعای وجود این هستی ذهنی دیرینه را به ادیان بعدی مسیحیت و اسلام به ودیعه نهاده، بر خلاف این ادعا که به طور یکپارچه از سوی یهوه، خدی خالق مقیم آسمان نازل شده، کتابی است که در طول زمان درازی و ناگزیر به دست انسانها و نسل های فراوانی نگارش یافته است. داده های تاریخی این واقعیت را به اثبات می‌رسانند. برای نمونه، قید نام پادشاه ایران کوروش به صورت سیروس در تورات نشان میدهد که این کتاب مثلاً آسمانی حتی در حدود 1500-1000 سال پس از ادعای نزول آغازین اش در حال نگارش، بازنگاری و تکمیل بوده است.

2) دگرگونی قرآن وجود الاله ناممکن تورات را ناممکن تر ساخت

1- الاله تورات در قرآن به عاریت گرفته شد

الله خالق که قرآن از آن بحث میکند چیزی جز تکرار ادعاهای این چینی تورات و سایر گروههای پراکنده در شبه جزیره عربستان نیست. محمد در سالهای اول دعوتش در مکه آیه پشت آیه می آورد که اسلام چیزی جز بیان عربی ادیان یهودی و نصاری، و قرآن نیز جز برگردان عربی کتابهای پیشین نیست. آیات فراوانی در قرآن همچنین مدعی اند که الله مورد ادعای محمد نیز جز الاله کتابهای تورات و عهد عتیق نیست. به بیان قرآن، اساساً کتاب¹ قرآن برای آن نازل شده که کتابهای از قبل آمده یهودی و نصاری به زبان عربی نبودند، و گرنه با وجود آنها، نه نیازی به قرآن و نه به دین اسلام می بود²:

¹ قرآن برای اولین بار پس از فوت رسول و در زمان خلیفه ابوبکر، جمع آوری و به صورت کتابی دوجلدی مصحف درآمد. با این وجود، آیات قرآن، از همان آغاز، مطالب نازل شده را با عنوان "کتاب" مورد خطاب قرار دادند. چرا؟ این عمل می توانست علل مختلفی داشته باشد. از آنجمله، همانگونه که پروفیسور رضا آیرملو در نیمه دوم جلد اول کتاب "قرائت قرآن غیردینی" خود نشان داده (2006، سوئد)، به کار بردن کلمات مناسب و نامناسب فراوان برای نامیدن یک شیئی یا یک مورد و موضوع معین از جمله از ویژگیهای کتاب قرآن است. به جز این، دیدیم که بنا به ادعای نادرست مورد بحث، کتاب تورات از همان آغاز به طور یکجا و به صورت کتاب نازل شده بوده (که نشده بود!). از این رو نیز، در زمانی که همه هم و غم محمد صرف آن می شد که همانندی آیات خود با آیات نازله موسی را جا بیاندازد، نامگذاری آیات منفرد اولیه اش به "کتاب" میتواندست برای اثبات این همانندی و در نتیجه، اثبات الهی و آسمانی بودن آیاتش مؤثر بوده باشد.

- "آری، قرآن را نازل کردیم تا نگوید کتاب آسمانی فقط بر دو گروه پیش از ما [یهود و نصاری] نازل شد و ما از قرائت آنان و آموزششان بی‌خبر ماندیم. یا نگوید اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد، مسلماً از آنان راه یافته‌تر بودیم...»سورهٔ انعام، آیات 156-157».³

- "قرآن ... [نازل شده] تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان را بیم نداده‌اند و به این علت از حقایق بی‌خبرند»سورهٔ یس، آیات 5-6».⁴

در این رابطه است که آیات 46 سورهٔ عنکبوت و 98 سورهٔ طه تأکید میکنند که الله اسلام با خدای ادیان یهودی و نصاری یکی است، و همهٔ این پیامبران برای دعوت مردم به سوی همان الاه مشترک مورد نظر مأموریت یافته‌اند:

- ... به اهل کتاب بگوئید: به آنچه به سوی ما و به سوی شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است. و ما تسلیم او هستیم⁵ (آیهٔ 46 سورهٔ عنکبوت)

² بحث زیر از جلد‌های دوم و سوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، نوشتهٔ پروفیسور رضا آپرملو (2007 و 2008، اینواند لیتراتور، سوند) برداشت و نقل شده است.
³ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ، طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لِعَافِلِينَ (انعام 106) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ. (انعام 157).
⁴ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (یس 5) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (یس 6)
⁵ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَاللَّهُمَّ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (عنکبوت 46)

*** توجه: نویسنده به خاطر عدم هرگونه دخالت در متون نقل شده از تغییر دادن اعداد فارسی به لاتین و در نتیجه یکدست کردن ارقام مندرج در کتاب خودداری کرده است.

آیاتی هم، همچون آیه 84 سوره القصص، مدعی یکسان بودن کتابهای تورات و قرآن اند. از این روست که آیات مکی، از آنجمله آیه 84 سوره آل عمران، ایمان آوردن به کتابهای عهدعتیق و عهد جدید برای محمد و هوادارانش را فرض واجب شمرده است:

- " بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان فرود آمده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، و میان هیچ يك از آنان فرق نمی‌گذاریم، و ما در برابر او تسلیم هستیم. «سوره آل عمران، آیه 84»⁶.

این در حالی است که آیه 37 سوره یونس نیز همانند و یکسان بودن قرآن با تورات را دلیل الهی بودن قرآن معرفی میکند. به بیان دیگر، گویا ادعای آسمانی بودن قرآن از آن نظر صحت دارد که همان حرفهائی را میزند که تورات و انجیل به عنوان کتابهای آسمانی قبلاً زده اند:

- " و این قرآن را نسزد که دروغی ساختگی از سوی غیر خدا باشد، بلکه تصدیق کننده کتابهای پیش از خود و توضیحی

⁶قُلْ أَمَّا بِلَهِ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ عَلَىٰ، إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ، وَعِيسَىٰ، وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (آل عمران 84)

بر هر کتاب است، در آن هیچ تردیدی نیست که از سوی
پروردگار جهانیان است . «سوره یونس، آیه 37»⁷

⁷ وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى، مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَئِنْ كُنْتَ تُصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ
الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (يونس 37)

2- دگرگونی چهرهٔ اله به عاریت گرفته شده در گردباد سیاست و حکومت اسلامی

این ادعاها و آیات وابستگی به یهودیت البته زمانی نگذشت که به فراموشی سپرده شدند و با تشکیل حکومت اسلامی و جنگ با یهودیان مدینه جای خود را به آیات دیگری دادند. آیات جدید اما گام به گام بر قامت اله آسمانی به عاریت گرفته شده از تورات، لباس سیاست و قدرت زمینی بیشتری پوشانیدند، به طوری که به زودی مصالح سیاسی حکومت اسلامی در مدینه بر ادعاها و دعوت‌های دینی آیات آغازین مکی خط بطلان کشیدند.⁸

در جریان این دگرگونی و هرچه عمده تر شدن عنصر سیاست و حکومت، منزلت و رابطهٔ پیامبر اسلام نیز، هم با خدا و هم با "بندگان خدایش" رو به تغییر نهاد و خدا از خالق یکتای فرابشری به شریک و حامی حکومت اسلامی تنزل مقام یافت.

در آغاز دعوت ایمان آوردن به الله واحد، شرط اساسی و تنها شرط اساسی دین جدید بود. در آیات آغازین این دوره، خدای یکتا، قابل مقایسه

⁸ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به:

- 1- علی دشتی، 23 سال، ویرایش بهرام چوبینه، انتشار اینترنتی. 4.
- 2- کتاب پروفیسور شجاع الدین شفا، "پس از هزار و چهارصد سال"، نشر فرزاد، اسپانیا.
- 3- جلد‌های سه گانهٔ کتاب پروفیسور رضا ایرملو، "قرائت قرآن غیردینی"، جلد‌های سه گانه، 2006، 2007 و 2008، سوئد.
- 4- پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، 1354، انتشارات پیام تهران.

با هیچ موجودی نبود و وصول به دین، فقط با ایمان به او تحقق می یافت. در این دوره حتی محمد جز "بنده ای نجات یافته" از سوی خدا نبود:

- "و تو رادر بیابان مکه ره گم کرده یافت و ره نمائی کرد"⁹
(سوره ضحی، آیه 7).

- "... و تو پیشتر نمی دانستی کتاب چیست و ایمان چیست ..."¹⁰ (سوره شورا، آیه 52).

وی حتی با وجود گزینش و هدایت خدا، هنوز هم در برابر دوراهی انتخاب با خطر انحراف رو به رو بود:

- "... و اگر پسر از علمی که بر تو نازل شده است، از هوی و هوس آنان پیروی کنی، در برابر خداوند باور و نگهدارنده ای نداری"¹¹ (سوره الرعد، آیه 37).

در این آیات، محمد هیچ نقش، وظیفه و مزیتی جز رسالت و ابلاغ حکم خدا نداشت. به طوری که 47 آیه قرآن بر این تأکید داشتند که وی جز ابلاغ رسالت خود هیچ وظیفه ای ندارد و 27 آیه قرآن برای این مورد نازل شده بودند تا یادآوری کنند که وی پیامبری بیش نیست و از نظر قبول یا رد پیامش هیچ مسئولیتی به گردنش نیست¹². بدین معنی وی برای هدایت مردم به دین اسلام:

- نه می بایست حکومتی تشکیل بدهد و،

⁹ قرآن ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه ای.

¹⁰ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹¹ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹² پروفیسور شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد اول، پیشین، ص 317.

- نه لازم بود جنگ راه بیاندازد یا به شمشیر و جهاد رو آورد.
از این رو، وی در آیاتی حتی از دخالّت در امور "بندگان خدا" نهی می شد:

- "(ای پیغمبر) هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خداوند هر کی را که بخواهد هدایت می کند؛ ..." ¹³ (سوره بقره، آیه 272).

- "(ای پیغمبر) اختیار این کار با تو نیست، چه (خداوند) از آنان در گذرد، چه عذاب شان کند، چرا که ستمکارند" ¹⁴ (سوره بقره، آیه 128).

- "پس اگر رویگردان شدند (بدان که) ترا نگهبان ایشان نفرستاده ایم؛ بر تو جز پیامرسانی نیست ..." ¹⁵ (سوره شوری، آیه 48).

- "پس تو ای پیغمبر ایشان را تذکر بده که وظیفه تو تنها همان تذکر است، و گرنه تو بر آنان تسلطی نداری، تذکر را هم تنها به کسانی بده که تذکر پذیرند. نه آن ها که اعراض کرده و کفر ورزیدند. که خدا آن ها را به عذاب اکبر قیامت شکنجه خواهد کرد. آری محققاً به سوی ما می آیند و حساب شان به عهده ماست" ¹⁶ (سوره غاشیه، آیه 26-21).

وی نه فقط از تشکیل حکومت و امر به جهاد و جنگ منع میشد، بلکه مجاز به برداشتن قدمی فراتر از تبلیغ و دعوت هم نبود:

¹³ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁴ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁵ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁶ قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

- "پس با وجود این همه نعمت الهی اگر باز روی از خدا بگردانند ای رسول ما بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حجت سبب نیست" ¹⁷ (سوره النحل، آیه 82).
- "ما به گفتار مردم داناتریم و تو بر آن مردم حیار و مسلط نیستی. پس هر کسی که از وعده عذاب قیامت ترسان است به آیات قرآن متذکر ساز" ¹⁸ (سوره قاف، آیه 45)
- "اگر خدا می خواست شرک نمی کردند، ما ترا ننگه‌بان نکرده ایم و عهده دار امور ایشان نیستی" ¹⁹ (سوره انعام، آیه 107).

این شکل خطاب قرآن و خدا به رسول اما، بعداً به خصوص با تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کفایت نکرد، چرا که تبعیت از رهبر اسلام از نظر سیاست و حکومت دینی رسول ضروری شده بود. از آن رو، طبق آیات جدید مدنی، تبعیت از رسول به شرط تکمیلی ایمان به الله واحد تبدیل شد.²⁰ از آن پس، آیات قرآن به جای تبلیغ "ایمان به خدا"، تبعیت از "خدا و رسول" را عمده کردند²¹ و ایمان به رسول را نیز جزو شرط و شروط مسلمانی اعلام کردند. بدین ترتیب، دیگر راه ایمان به خدای واحد، جدا از

¹⁷ قرآن ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه ای.

¹⁸ قرآن ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه ای و قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁹ قرآن ترجمه تفسیر المیزان.

²⁰ ر. ک. به کتابهای مربوطه در زیرنویس شماره 8.

²¹ پیشین.

راه حکومت پیامبر نبود²² و عبور از این راه بدون تبعیت بی چون و چرای سیاسی- نظامی از رسول امکان نداشت²³.

در ضمن، در این جریان، مسلمانان که در برابر فرامین و احکام خدا صاحب هیچ حق رأی و گزینشی نبودند، در برابر تصمیمات پیامبرشان نیز هرگونه حق رأی و گزینش شان را از دست دادند. به طوری که مخالفت با دستورات پیامبر، در ردیف مخالفت با فرامین خدا قرار گرفتند و مرتکبین به آن با آتش جهنم تهدید شدند:

- "هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که مخالفت کند (کیفر مخالفتش با خداست) ..."²⁴ (سوره النساء، آیه 80).

- "و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند، آنان را در کارشان اختیار (و چون و چرایی) باشد، و هر کس از امر خداوند و پیغمبر او سرپیچی کند در گمراهی آشکار افتاده است"²⁵. (سوره احزاب، آیه 36).

- "آیا ندانسته اند که هر کی با خدا و پیامبر او مخالفت ورزد، آتش جهنم نصیب اوست که جاودانه در آن می ماند، این خفت و خواری بزرگی است"²⁶ (سوره توبه، آیه 63).

²² در مورد محدودیت رسالت محمد ر. ک. به آیه 45 سوره قاف، آیات 6 و 48 سوره شوری، آیه 35 سوره احقاف، آیه 18 سوره عنکبوت، آیه 65 سوره ص، آیات 35، 82 و 125 سوره نحل، آیه 106 سوره انبیاء، آیه 52 سوره ابراهیم، آیه 17 سوره یس، آیه 23 سوره جن و سایر.

²³ ر. ک. به جلد دوم "قرائت قرآن غیر دینی"، "تغییر منزلت رسول" صفحه 176،

پیشین.

²⁴ قرآن ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه ای.

²⁵ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

²⁶ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

از آن پس، هر چه زمان گذشت و حکومت اسلامی بیشتر رو به سوی پیروزی و توسعه پیش رفت، آیات بیشتری، بر این روند رو به رشد مقام و منزلت پیامبر، چه در رابطه با مقام خدائی خدا، یا در برابری با حق "بندگان" تأکید کردند²⁷. این تحول از دین به سیاست، بعداً تا به جائی رسید که بیعت با رسول معادل و نیمه تکمیل کننده بیعت با خدا به حساب آمد:

- ای مؤمنان به خداوند و پیامبرش و ... ایمان بیاورید!²⁸ (آیه 136 سوره النساء).

- "بیگمان کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خدا بیعت می کنند ..." ²⁹ (سوره الفتح، آیه 10).

در ادامه این پروسه افزایش مستمر مقام محمد در برابری با مقام الله خالق مورد ادعا بالاخره کار به جائی رسید که طبق آیاتی الله اکبر و واحد مورد بحث همراه با همه فرشتگانش برای ادای احترام به این "قبلاً بنده قبلاً از گمراهی نجات یافته (آیه 52 سوره شوری)" صف ایستادند و سلام و صلوات فرستادند. در این آیه، به "بندگان مؤمن" نیز حکم صادر شد تا آنان نیز به خدا تاسی جویند و با تعظیم و اجلال به پیامبرشان سلام کنند و تسلیمش شوند:

- "خدا و فرشتگانش بر پیغمبر صلوات و درود می فرستند؛ شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال برو سلام گوئید و تسلیم شوید"³⁰ (سوره احزاب، آیه 56).

²⁷ آیه 52 سوره نور؛ آیه 71 سوره احزاب؛ آیات 10 و 17 سوره الفتح، آیات 13 و

14 سوره النساء و سایرین

²⁸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ ...

²⁹ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³⁰ قرآن ترجمه محی الدین الهی قمشه ای و قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

می بینیم که این دگرگونی در قدرت و توان رسول در برابری با خدای خالق، وی را از بنده ای که صرفاً برای کار رسالت و ابلاغ خدائی خدا مأمور شده بوده، به عنصر مقدسی که تقدس اش، قائم به ذات و «غیر قابل سلب» بوده، تبدیل کرد. این دگرگونی، از این رو، به تنهایی تغییر بزرگی در بینش یکتاپرستی اسلام آغازین ایجاد کرد، چرا که اسلام آغازین با شعار "لا اله الا الله" هر گونه شباهت و مشابهت با خدا را نفی می کرد و کفر می خواند. اسلام آغازین حتی اعراب الله پرست را به صرف آن که باور داشتند که بت ها می توانند در پیش خدا شفاعت بکنند، کافر می خواند. آیات این دوره باوری را که فرشتگان را دختران خدا فرض می کرد، با کفر به خدا برابر سازی می کرد و بعداً حتی اهل کتاب را به سبب شریک قرار دادن موجودات زمینی با خدا، گمراه و قابل مجازات می دید. هم از این رو آیات ناظر بر اسلام دوره حکومت اسلامی از طریق مشروط قرار دادن «ایمان به خدا» به «ایمان به پیامبر» (آیه 10 سوره الفتح و آیه 63 سوره توبه)، تحول دینی مهمی را در بینش یکتاپرستی اسلام و قرآن به ثبت رسانید.

دیدیم که این دگرگونی نه فقط محمد را به مقام دوم الاله رسانید، بلکه حتی به وی امکان داد تا به شهادت آیه 14 سوره الحجرات تنها شرط اساسی ایمان به خدا برای پذیرش مسلمانی حذف کند و کسانی را که به الاله ایمان نیاورده اند را به صرف اطاعت و تبعیت از وی و حکومتش در صف اسلام قرار دهد:

- «اعراب بادیه نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، «ایمان» نیاورده اید، ولی بهتر است بگوئید «اسلام» آورده ایم. چون هنوز ایمان در دل های شما داخل نشده و (با این وجود) اگر از خدا و

پیامبر او اطاعت کنید، چیزی از (پاداش) اعمال تان نمی‌کاهد
... " 31

بدین ترتیب، با ادامه حکومت اسلامی رسول و بروز نیازهای جدید سیاسی- نظامی در مدینه، "اسلام" به معنی تسلیم و تبعیت سیاسی و نظامی، نسبت به اسلام به معنی «ایمان به الله واحد» عمده شد و تبعیت سیاسی و حکومتی را به جای تبعیت دینی نشانید.

در این راستا بود که مصالح سیاسی- نظامی دوره حکومت مدینه و نیازهای روز حکومت اسلامی، بر ادعاهای ناممکن پیشین در مورد خصوصیات الاله خالق به عاریت گرفته شده از تورات تعاریفی افزودند که این ادعای ناممکن وجود الاله خالق را هر چه ناممکن تر ساختند. بررسی قرآن حتی به شرح خلاصه ای که در جلد اول این کتاب آمده به صراحت نشان میدهد که ادعای وجود الله قرآن نه فقط همانند سایر ادعاهای مشابه ادیان پیشین از نظر منطقی و علمی مردود است، بلکه همچنین به خاطر اعمال و رفتار افزوده ای که در قرآن به وی نسبت داده شده، بیش از این حرفها ناممکن و نامحتمل شده است.³²

³¹ قرآن ترجمه تفسیر المیزان و قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³² برای مطالعه این بررسیها، نتیجه گیریها و همچنین علل و دلایل آنها ر. ک. به جلد اول این کتاب.

3) چرا به مدعیان اثبات وجود خدای خالق مورد ادعا فرصت بیان می‌دهیم

به یاد داریم که در جلد اول این کتاب برای بررسی بود و نبود یا احتمال وجود الله مورد ادعای اسلام، فقط قرآن و آیات ملقب به آسمانی اش را مبناء بررسی و کند و کاو قرار دادیم و از مخلوط کردن هرگونه مطلبی که وارثان اسلام محمدی تحت عناوین مختلفی ابداع کرده اند خودداری کردیم. از این رو، در جلد اول این کتاب به هیچ موردی از آنچه حدیث و سنت نام گرفته مراجعه نشده و هیچ تفسیر و تأویلی را برای نیل به مقصود مورد مراجعه قرار نداده است. این گزینش یعنی مبنا قرار دادن قرآن به عنوان کتاب آسمانی و دوری گزیدن از مراجعه به هرگونه دستاورد بشری که برای اصلاح و تکمیل قرآن نگاشته شده، فقط برای آن نبود که منابع دینی و شرعی ساخته و پرداخته اسلامیان از پایه بی اعتبار و غیرقابل مراجعه اند³³. در حقیقت، این نقائص زیربنائی، بررسی داده ها و احکام قرآن را از بررسی داده ها و احکام غیرقرآنی متمایز نمی سازند، چرا که قرآن نیز به خاطر نقائص و تعارضات عدیده اش اساساً نه قابل مراجعه و

³³ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به زیرنویس ص 14 همین کتاب.

نه قابل استخراج حکم است³⁴. این گزینش بلکه به علل چندی بستگی داشت که الهی فرض شدن آن از سوی همه مسلمانان از آن جمله بود. دیدیم که به باور عمومی مسلمانان، قرآن کتاب الاله خالق است و از سوی وی آمده است. آیات قرآن حداقل از نظر ظاهر نظم و نثرشان تنها متون مورد توافق فرق مختلف اسلامی اند. همه فرق اسلامی معتقد اند که همه آیات قرآن از سوی الله خالق ناپیدا، آنهم از آسمان نازل شده، و به تمامی مقدس و لازم الاجرايند. در نتیجه، هیچ دیندار و فرقه اسلامی، مگر از راههای تحریف و تفسیر معانی آیات، نه می توانند این آیات ملقب به آسمانی را انکار بکنند و نه در مورد صحت آنها تردیدی به خود راه بدهند.

گزینش بررسی قرآن به جای بررسی سایر دستاوردهای بشری برای پیشبرد مطالعات دینی جلد اول کتاب همچنین بر این اصل متکی بود که بر اساس تعلیمات دینی فرق مختلف اسلامی هر آنچه در قرآن آمده "کلام الله" است. خدای قرآن در آیاتی حتی ادعا میکند که این آیات از کتاب "ام الكتابی" که فقط در اختیار اوست، انتخاب و برداشت شده اند³⁵. این باور جمعی و جاافتاده که مستقیماً از ادعاهای آیات قرآن ناشی می شوند، به این معنی اند که محتوای قرآن و آیاتش به تمامی صحت دارند³⁶. این ادعا همچنین بدین معنی هم هست که:

- نادرستی متون این کتاب و آیاتش مستقیماً بر عدم صحت وجود نازل کننده آنها دلالت می کنند.

³⁴ ر. ک. جلد سوم "قرائت قرآن غیردینی، پیشین.

³⁵ ر. ک. به آیات 22-21 سورة البروج، آیه 4 سورة الزخرف، آیه 59 سورة انعام، آیات 80-78 سورة الواقعة و سایر.

³⁶ با آنکه قرآن در آیاتی این ادعا را مردود می شمارد.

از این رو، می توان از طریق ارزیابی صحت محتوا و داده های قرآن و آیاتش:

- 1- هم در مورد صحت یا عدم صحت این ادعا که این کتاب واقعاً کتابی نازل شده از سوی هستی بی فرابشری است رأی داد و،
 - 2- هم از این طریق در مورد بود و نبود و وجود الله خالق مورد ادعائی که این آیات را نازل کرده اظهار نظر کرد.
- دیدیم که این بررسیهای متکی به داده های قرآن نشان داده و می دهند که:
- وجود الاله خالق مورد ادعای قرآن و آیاتش نه ممکن و نه محتمل است.³⁷

اما حالا که به دلائل عدیده نتایج بررسی آیات قرآن را به صورت ناممکن بودن وجود چنین الله خالق مورد ادعا به ثبت رسانیده ایم، می توانیم پله ای از سلسله مراتب دینی پائین برویم و نگاهی هم به ادله اسلامیان در مورد اثبات وجود الاله مورد ادعایشان بیاندازیم.

این بررسی نشان میدهد که این متعصبان دیندار و دینساز چگونه میتوانند برای اثبات وجود الاهی که هیچ دلیل علمی و عقلانی برای وجود و هستی اش ندارند، دلیل و برهان جعل بکنند. این همچنین نشان میدهد که چگونه فروشندگان بازارهای دینی از هر ترفندی بهره می گیرند تا ادعاهائی را که بر اساس همه داده های علمی، منطقی و عقلانی مردود اند، به عنوان اثباتی برسانند، و با استفاده از انواع و اقسام ترفندهای دینی و شرعی شان، اینگونه دلیل تراشیهای بدون دلیل و

³⁷ برای توضیحات بیشتر و آشنائی با دلائل مورد بحث ر. ک. به جلد اول این کتاب.

منطق‌شان را به صورت دلیل و برهان اثباتی به خورد توده های بیخبر بدهند.

این است حالا که بررسی و مقایسه آیات قرآن در جلد اول این کتاب با دلایل عدیده عدم احتمال وجود الله خالق مورد ادعا را به ثبت رسانیده اند، هیچ ایرادی نمی بیند که نگاهی هم به ادله مدعیان اسلامی در مورد اثبات وجود الله مورد ادعایشان بیندازیم و برای شناخت ماهیت این برهان ها و صحت یا عدم صحت این برهانها بکوشیم.

بکوشیم تا شامل ضرب المثل تنها به قاضی رفتن نشویم.

بکوشیم تا هم به باور و یقین مان به آزادی بیان و دگراندیشی لباس عینی بپوشانیم و هم به خوانندگان مان امکان بدهیم تا با مقایسه هر دو سوی این رد و اثبات الاله مورد ادعا بتوانند به عینه ببینند که کدام حرف و ادعائی منطقی و علمی است و کدام نیست. کدام ادله ای درست و پذیرفتنی و کدام نادرست و ناممکن است و چرا؟

بکوشیم و بگذاریم در این مصاف منطق و ادله "تا سیه روی شود هر که در او خس باشد".

این است که نه فقط از تکرار مواردی که متکلمان اسلامی به عنوان **برهانهای اثباتی الله خالق** تبلیغ میکنند منعی نمی بینیم، بلکه حتی ذکر آنها را لازمه برخورد اندیشه ها و پایه ای برای آزادی بیان و افکار و اندیشه ارزیابی می کنیم. ارزیابی می کنیم، چرا که میدانیم علم و فلسفه هم محصول و هم لازمه آزادی بیان اند. و این مهم نیز جز از طریق ایجاد فرصتهای برابر برای مطرح کردن همه نظریات مخالف و موافق، درست و نادرست، و همچنین منطقی و غیرمنطقی تأمین نمی شود.

در واقع، فرق علم و دانش با جهل و جهالت از جمله در شیوه ای است که حامیان اینها علیه مخالفانشان به کار می برند. علم و فلسفه نه فقط از هرگونه سانسور، تهدید و مجازات دگراندیشان دوری می گزینند، بلکه حتی شیوه های سرکوبگرانه دشمنانشان را نه با سرکوبگری متقابل، بلکه با روشنی و روشنگری بیشتری پاسخ می دهند.

هم از این رو هم هست که علم و فلسفه در طول قرنهای متمادی پرچم رهائی بشر از سیطره بانیان جهل و جهالت را به دوش کشیده اند و عالمان و فیلسوفان بهای سنگین آنرا با جان و مال شان پرداخت کرده و میکنند.

در هر حال، با وجود این آگاهی ها نه فقط از مطرح کردن ادعاها و به اصطلاح برهانهای آنان برای اثبات الله خالق مورد ادعای شان خودداری نمی کنیم، بلکه حتی تا میتوانیم این دلایل و برهانها را توضیح میدهیم. توضیح میدهیم و در برابری مستقیم و متقابل با منطق فلسفی و علمی قرار میدهیم تا معلوم شود چه مواردی از این ادعاها درست و منطقی، و چه مواردی نادرست و غیرمنطقی اند. چه مواردی به ظاهر منطقی از اساس غیرمنطقی و نادرست اند، و چه مواردی جز ادعاهای توخالی و عوامفریبی های پیچیده شده در زرورقهای گول زننده منطق و برهان نیستند. و مهم تر از همه، تا معلوم شود که آیا این حرفها و برهانها وجود الله خالق مورد بحث شان را به اثبات می رسانند، یا همانند بسیاری از تقلبات تبلیغاتی اسلامیان نتایج برعکس داده و حتی به ناممکن بودن وجود چنین موجود ادعائی منجر میشوند.

لازم به یادآوری است که این دلیل تراشی های متکلمان اسلامی برای اثبات الله مورد ادعایشان نه جدید اند و نه برای اولین بار مطرح می شوند. این

حرفها بلکه به صورت انواع و اقسام ادعاها و برهانهای عوامفریبانه هر روز و ساعت و دقیقه از طریق هزاران و صدها هزار رسانه های جمعی، بلندگوهای مساجد و منابر چهارگوشه جهان بر فکر و ذهن توده های استعمارزده و فتح شده باریده و می بارند. اینها همان هائی اند که کتابهای درسی فرزندان این جامعه و جوامع اسلامی پس افتاده از قافله تمدن جهانی را پر کرده اند و به صورت افکار مسموم کننده جوامع مسلمان نشین در ذهن و جان توده های ما ضایعه های عمیقی را سبب شده و میشوند. همانهایی اند که در صدها کتاب مسموم کننده مورد اشاره علی دشتی تکرار شده و افکار این ملت و ملتها را به تباهی میکشند:

- "صدها کتاب چون «حلیه المتقین» و «جنات الخلود» و «انوار نعمانی» و «مرصاد العباد» و «قصص الانبیاء» و «قصص العلماء» در ایران هست که تنها یکی از آنها برای مسموم کردن و تباه کردن افکار ملتی کافی است.³⁸

بر این اساس در زیر دلایل و برهان هائی را می آورد که انواع و اقسام شریعت سازان اسلامی، از مفسر و متکلم تا محدث و عالم دینی، برای اثبات الله مورد ادعای شان مطرح می سازند. امید آن را دارد که خوانندگان کتاب، بدینوسیله:

- هم به کنه مطالب و ادعاهای عوامفریبانه ولی جاافتاده این مدعیان پی ببرند و،

³⁸ علی دشتی، 23 سال، پیشین.

- هم برای یکبار هم که شده، رها از هرگونه سانسور و سرکوب دینی، در مورد صحت منطقی این برهانهای ساختگی در مورد اثبات وجود الله مورد ادعا بیاندیشند!

بیاندیشند و بگذارند بدون ترس از شمشیر خونریز اربابان دینی و اسلامی و همچنین رها از تهدیدات بهشت و جهنم الاهی که مبتکر ظالمانه ترین شکنجه ها و شکنجه گاه هاست، در مورد راست و غلط بودنشان قضاوت بکنند.

استاد ممنوع القلم

فلسفه وجود و منشأ خلقت

جلد دوم

تجزیه و تحلیل "برهان حدوث" اسلامیان برای اثبات وجود الله
خالق مورد ادعایشان

فصل آغازین

"ایمان دینی" با دلیل و منطق سازگاری ندارد

1) اینان ایمان کورکورانه می طلبند

در جلد اول این کتاب توضیح دادیم که آنچه ادعاهای ادیان خداباور را از داده های حوزه های علم و فلسفه جدا می سازد، این است که آنان "ایمان" را بر هرگونه شناخت و هرگونه دلیل و منطق مقدم می شمارند. آنان فکر کردن، اندیشیدن و بررسی کردن برای ایمان آوردن یا نیاوردن را مردود می شمارند، چرا که برای اینان "پای استدلالیون چوبین بود" (مولوی). به بیان یک متکلم امروزی³⁹ "مهم آن نیست که داده های آیات قرآن در مورد تعداد ستارگان منظومه شمسی با واقعیت موجود نمی خوانند و نادرست و غیرعلمی اند، مهم بلکه آنست که فارغ از این نادرستی بی که نباید از زبان الله خالق مورد ادعا نازل می شده، ایمان بیاوریم که این ستارگان را الله خلق کرده است!"⁴⁰. این فکر معیوب ناشی از آن است که در این مکتب دینی،

1- ایمان آوردن شرط اول و تنها شرط است و،

³⁹ عبدالکریم سروش، "قبض و بسط تئوریک شریعت"، چاپ 7، 1379، تهران.
⁴⁰ پیشین، به نقل از پروفیسور رضا آیرملو، "قرائت قرآن غیردینی، جلد اول، 2006، سوئد.

2- برای ایمان آوردن نه تنها به هیچ دلیل و منطقی نیاز نیست، بلکه حتی مراجعه به دلیلی و منطق برای تعیین صحت یا عدم صحت ادعای وجود الاهی مورد ادعا، گزینشی کفرآمیز و قابل مجازات است. قابل مجازات است، چرا که عقل و منطق از ایمان بدون دلیل و منطق، و تسلیم بدون قید و شرط ممانعت به عمل می آورد.

در مکتب اسلام، نه تنها ایمان بر اندیشیدن، و تسلیم بدون قید و شرط بر قضاوت علمی و منطقی مقدم است، بلکه حتی شرط آن است که ابتدا باید بدون هر فکر و اندیشه قبلی ایمان بیاوری. و وقتی هم ایمان آوردی، دیگر

- نه نیازی به بررسی صحت ایمان و یقین ات داری و،

- نه مجاز به مراجعه به علم و منطق و خرد بشری ات هستی.

به بیان دیگر، بر اساس مرزبندیهای مکتب اسلام و قرآن، ابتدا باید ایمان بیاوری. بدون هرگونه دلیلی و منطقی ایمان بیاوری. بدون هرگونه شک و تردید یا پرسش و پاسخی ایمان بیاوری و وقتی هم ایمان آوردی، دیگر نباید بگذاری هیچ دلیل و منطقی در ایمان تو شک و تردید ایجاد بکند یا نافی و مانع ایمانت شود.

ایمان می آوری، و این بدین معنی است که شرط میگذاری تا منبعد از هرگونه فکر، اندیشه و بحث در مورد بود و نبود، و چرایی وجود الاهی خالق مورد ادعا دوری میکنی. تا هیچ ایراد و خطائی را به محتوای باورهایت راه ندهی و اگر هم راه دادی! آن را بدون توجه به منطقی و علمی بودنش از همان آغاز شیطانی، ممنوع و تابو تلقی بکنی و با تمام وجود به انکارش بکوشی.

نکوشی گناه میکنی.

نکوشی مرتکب گناه کبیره می شوی و باید تاوانش را به صورت مجازاتهای سنگین این و آن جهانی بپردازی.

(2) خدا وجود دارد، به این سبب که وجود دارد!

بر اساس یک چنین طرز فکر یک سویه هم هست که آیات فراوانی بدون آنکه دلیل و منطقی ارائه بدهند، از وجود الله خالق بحث میکنند و پذیرش وجود وی را شرط میگذارند. آنها در مورد "نتایج" هستی الله مورد ادعا سخن به میان می آورند، ولی در مورد چگونه پدید آمدن و چرا به هستی در آمدن این خالق مورد ادعا هیچ حرفی نمیزنند. حرفی نمی زنند، چرا که:

1- اصل بر پذیرفتن بدون چون و چرای الله مورد ادعا به عنوان خالق و منشأ هستی است و برای یک چنین پذیرش و اعترافی هم هیچ دلیل و منطقی لازم نیست.

برای نمونه، قرآن مدعی است که الاله مورد ادعا، اول و آخر هستی است و از ازل آمده و تا ابد باقی است.

- "اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست"⁴¹ (آیه 3 سوره الحديد).

اما این اول و آخر چه زمانهائی اند و این هستی اولی و آخری،

- از کجا آمده،
 - چگونه پیدا شده،
 - به چه وسیله ای خلق شده،
 - چگونه و چرا دچار تغییر شده،
- و حتی این الاله مورد ادعا

⁴¹هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الحديد 3).

- چرا و چگونه دست به خلقت زده و،

سوالات فراوان دیگری از این دست، هیچ پاسخی در قرآن ندارند. نه اینکه فقط در قرآن، بلکه اساساً در کتابهای عهد عتیق و تورات به عنوان مراجع قرآن نیز هیچ توضیحی در مورد از کجا و چگونه به وجود آمدن این خالق یکتای مورد ادعا وجود ندارد.

البته در اینجا و آنجای قرآن، آیاتی به نور بودن، ماده بودن و تبعیت زمانی و مکانی الله اشاره میکنند⁴². این اشارات اما به سبب تعارض شان با سایر آیات، نه فقط به توضیح ذات و ماهیت الله مورد ادعا منجر نمیشوند، بلکه حتی درک و فهم ماهیت این هستی ناشناس را مشکل تر میسازند⁴³.

این است که در قرآن در مورد خلق کردن جهان به دست الله و همچنین اعمال، تصمیمات و احکام خدای خالق آیه های فراوانی ثبت شده اند، ولی چرا و چگونه الله مورد ادعا در خارج از زمان و مکان به وجود آمده، و چرا و چگونه این هستی خارج از مکان و زمان، به وقت خلقت، خود را در مکان و زمان خلقت یا پیدایش ماده یافته و چگونه جنبه مادی به خود گرفته⁴⁴ سوالاتی اند که باز در این کتاب و کتابهای آسمانی مرجع و مشابه هیچ پاسخی نمی یابند.

چرا و چگونه این هستی در یک لحظه تاریخی دچار دگرگونی خلق کردن شده نیز هیچ پاسخی ندارد. پاسخی ندارد و ندارند، چرا که استدلال اساسی همه این کتابها- چه کتابهای عهد قدیم و عهدجدید یا قرآن- بر این امر دلالت میکند که:

- "خدای خالق وجود دارد، به این سبب که وجود دارد!"

42 ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاله" نویسنده.

43 پیشین

44 پیشین

- "الله، خالق جهان است، به این دلیل که خالق جهان است!".
- "الله، خالق یگانه جهان است، به این دلیل که خالق یگانه جهان است!".

در این رابطه هم هست که هیچ آیه ای از میان حدود 6200 آیه قرآن به توضیح چگونگی پیدایش الله مورد ادعا اختصاص نیافته و هیچ حرفی در مورد منشأ هستی او بیان نشده است. به جای آن اما، صد ها و هزاران آیه به توضیح نتایج الله بدیهی شمرده شده اختصاص یافته است. ادعا میشود که:

- الله یکتاست و جهان و هستی را به تنهایی خلق کرده است.
- الله جان می دهد و جان می ستاند.
- الله پاداش می دهد و مجازات می کند.
- الله خالق جهان و دانای پنهان است. الله هر چه را بخواهد در همان آن خلق میشود و و و.

- "و اوست که آسمان ها و زمین را به حق آفرید و روزی که بگوید موجود شو، بیدرنگ موجود شود، سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروائی از آن اوست؛ اوست که دانای پنهان و پیداست؛ و او فرزانه آگاه است"⁴⁵ (سوره انعام، آیه 73).

- "و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است. «سوره القمر، آیه 50»⁴⁶.

⁴⁵ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۗ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ ۚ قَوْلُهُ الْحَقُّ ۚ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (انعام ۷۳)

⁴⁶ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ (القمر ۵۰)

هیچکدام از این ادعاها اما، هیچ دلیل و منطقی در پی ندارند. برای اثبات صحت شان نیز هیچ شاهد و منطقی ارائه نمی شود. ارائه نمی شود، چرا که آیات قرآن، هم وجود الله و هم توانائی های مورد ادعای وی را بدیهی می شمارند. نه نیازی به بحث می بینند و نه احتیاجی به پرسش و پاسخ می یابند.

شاید هم به خاطر منع ارائه دلیل و منطق هم هست که این دین هم از همان آغاز، به جای بحث و هدایت به شمشیر و تنبیه و تحمیل رو آورده است. کار خود را نه با هدایت و قانع کردن، بلکه با سرکوب کردن و پیروزیهای نظامی پیش برده است. و وقتی هم به راه دلیل و منطق رفته، به خاطر فقدان هرگونه منطق و دلیلی از بازیهای رایج کلامی و توده خرکن بهره گرفته است. عکس مار را به جای سواد و یادگیری تبلیغ کرده است. و وقتی هم هیچ راهی برای تحمیل و عوامفریبی هایش باقی نمانده به سرکوب و تهدید با جهنم و شکنجه سر زده و میزند.

3) قرآن به نتایج و نه به علل و چرائی های وجود خدای مورد ادعا می پردازد

آیه 258 سوره البقره در این رابطه جالب و قابل توجه است. این آیه که گویا گفتگوی ابراهیم پیامبر با مخالفش را نقل میکند، به قدری استادانه روی نتایج وجود الله مورد ادعای اثبات نشده انگشت میگذارد که طرف مقابل حتی فرصت آنرا نمی یابد که خود را از بحث "نتایج وجود الاله خالق مورد ادعا" برهاند و به اصل چرائی و دلیل و مدرک اثباتی در مورد وجود یک چنین هستی مورد ادعا برگردد.

ابراهیم در آیات مربوطه، نه فقط احتیاجی نمی بیند که ثابت بکند که خدائی وجود دارد و چرا وجود دارد، بلکه از طریق بحث در مورد نتایج وجود الله مورد ادعایش، بدیهی بودن وجود الاله مورد ادعایش را به مخاطب خود القاء و تحمیل میکند. برای این منظور، وی به جای اثبات ادعای وجود خدای واحدی که گویا خالق هستی و جهان است، از طرف مقابل دعوت میکند که خلقت مشابهی را که به ادعای اثبات نشده خودش به وسیله الله انجام شده، به انجام برساند.

- "... ابراهیم گفت رب من کسی است که زندگی می بخشد و می میراند. او (نمرود) گفت من (نیز) زندگی می بخشم و می میرانم، ابراهیم گفت اما الاله (من) خورشید را از مشرق بر می آورد⁴⁷، تو از مغربش برآور، آن کفرپیشه سرگشته ماند ..."⁴⁸ (سوره بقره، آیه 258).

⁴⁷ خواهیم دید که اساساً ادعای برآوردن خورشید از شرق نادرست و غیرعلمی است
⁴⁸ اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احي و امیت قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر و الله لا یهدی القوم الظالمین (البقره، 258).

می بینیم که ابراهیم مورد بحث قرآن با این تبلیغ وارونه اش، به جای این که خود را نیازمند ارائه دلیلی ناظر بر صحت ادعای وجود خدایش ببیند، این فکر را به طرف مقابلش تحمیل میکند که انگار:

- الاله مورد ادعایش وجود دارد،

- وجودش اثبات شده و حتی،

- اوست که مثلاً آفتاب را از شرق زمین بر می آورد.

بدین ترتیب، ابراهیم نه تنها خود از ارائه هرگونه دلیلی برای اثبات ادعای وجود چنین الاله ناپیدائی طفره می‌رود، بلکه حتی چنین وانمود میکند که انگار ادعای خلقت خورشید به دست الاله اش به قدری بدیهی است که به هیچ بحث و اثباتی نیاز ندارد. از همین رو نیز وی از طرف مقابلش دعوت میکند تا مشابه خلقتی که گویا الاله مورد ادعایش به انجام رسانیده، تکرار بکند.

البته ابراهیم میداند که طرف مورد خطابش نمیتواند آفتاب را از غرب در بیاورد، چرا که هیچ دلیلی در دست ندارد که الاله خودش آنرا از شرق در آورده است. اما مسأله اصلی او این نیست. او می‌خواهد با دعوت طرف مقابلش به درآوردن آفتاب از غرب، به طور غیرمستقیم به وی بقبولاند که در آوردن آفتاب از شرق به دست الاله او انجام شده است. او میداند که این نتیجه گیری به خودی خود می‌رساند که "الاله مورد ادعای وی وجود دارد و وجودش هم به سبب نتایجی که قبولانده شده، بدیهی و غیرقابل بحث است".

اما پاسخ درست به مجادله تردستانه ابراهیم این نیست که "من یا الاله منم می‌تواند آفتاب را از غرب یا شرق در بیاورد"، بلکه این است که "تو اول ثابت بکن که:

1. الاله تو وجود دارد و،

2. اوست که آفتاب را از شرق در آورده است.

بعد از آن است که تو می توانی از من و دیگران بخواهی که آفتابی را که به ادعای تو الاله مورد ادعایت از شرق در آورده، از غرب در بیآورد. این را میگویند: "اول برادريت را ثابت کن، بعد ادعای ارث بکن!"

میدانیم که ابراهیم هیچ دلیلی برای اثبات وجود الاله مورد ادعایش ندارد. او اما، بدون آنکه بتواند ثابت بکند که الاله مورد ادعای او وجود دارد یا اوست که خورشید را از مشرق در آورده، از طرف مقابل می خواهد این کار انجام نشده از شرق را از طرف غرب انجام بدهد. او بدین وسیله، طرف مقابلش را برای انجام کاری که از سوی طرف خودی انجام نشده به مبارزه می خواند. انجام نشده، چرا که ابراهیم به این سؤال که "از کجا معلومه که خورشید را الله تو از مشرق زمین در آورده است"، نه پاسخی دارد و نه میتواند به اثباتش برساند.

این است که مبارزه طلبی تو خالی ابراهیمی که هیچ دلیلی برای اثبات خلقت و عمل الاله مورد ادعای خود ندارد، معنائی جز تحمیل زیرکانه بدیهی شمردن ادعای خلقت خالق مورد ادعای خود به رقیبش ندارد. این جاست که در این مبارزه طلبی عوامفریبانه، ابراهیم به باور خود، الاله مورد ادعایش را به پیروزی می رساند. به پیروزی می رساند چرا که:

- طرف مقابل باید وجود خالق مخالفی را از طریق که ابراهیم به سهم خود از اثبات کردنش عاجز است، به اثبات برساند.

به بیان دیگر، ابراهیم با طلب عمل مشابهی که معلوم نیست از الاهش سر زده، از اثبات عمل ادعائی الاله مورد ادعایش در می رود. این مثل آنست که کسی با این ادعا که خودش 10 متر می پرد، طرف مقابلش را به مقابله فراخواند. پاسخ منطقی یک چنین مبارزه طلبی تو خالی این است که:

- "تو اول ادعای 10 متر پریدن خودت را به اثبات برسان، بعد دیگران را به رقابت و برابری با پرش ده متری ات فراخوان". معلوم است بدون یک چنین شرطی، هر کسی میتواند ادعای 10 متر که نه، بلکه حتی 100 متر پریدنش را هم پیش بکشد و برای کاری که انجامش نداده، یا قادر به انجامش نیست، مبارزه طلبی بکند یا خود و خالقش را قهرمان تاریخ بشریت قلمداد بکند. این شیوه ای است که خداپرستان و نمایندگانشان برای فرار از اثبات وجود الاله مورد ادعایشان با زبردستی تمام به کار می برند.

لازم به یادآوری است که در کتاب ارزشمند "قرائت قرآن غیردینی"⁴⁹ محقق ایرانی رضا آیرملو می خوانیم که این ادعای ابراهیم فاقد صحت علمی هم هست، چرا که اگر خدای ابراهیم خالق این جهان می بود، قطعاً باید میدانست که در آمدن آفتاب از شرق یک اصطلاح عامیانه و نادرست است. در حقیقت این آفتاب نیست که از شرق زمین در می آید، بلکه بر خلاف ادعای ابراهیم و قرآن، این زمین است که با گردش خود از غرب خورشید در می آید.⁵⁰

امروزه هر کودک نیم وجبی پیش دبیرستانی میداند که بر خلاف دانش قدیمی و نادرست قرآن،

1. این خورشید نیست که به دور زمین میگردد و از مشرق آن در می آید، بلکه،

2. این زمین است که به دور خورشید می گردد و از مغرب آن سر در می آورد.

⁴⁹ ص 21-23.

⁵⁰ پیشین.

زمین از مغرب خورشید در می آید، ولی با چرخش خود برای ناظر بی اطلاع هزاره های پیشین در روی زمین چنین می نماید که انگار این خورشید است که از مشرق طلوع می کند.

از این نظر، این حرف و ادعای قرآن و ابراهیم زمانی می تواند قابل درک باشد که الله خالق هم، مثل هر انسان ناآگاه آنزمان، خورشید را از روی زمین نگاه بکند و بر آن اساس هم نظر بدهد. وی اما اگر می توانست از بیرون زمین نگاه بکند، می فهمید که این حرف و ادعا به تمامی غلط است.

توجه داریم که این حرفها و ادعاهای نادرست یکبار دیگر نشان میدهند که این آیات به وسیله ناظر یا ناظران زمینی، آنهم ناظر و ناظرانی که اطلاعات درستی از گردش و احوال زمین و خورشید نداشتند، نگارش یافته اند.

در هر صورت، این شیوه مراجعه قرآن به نتایج وجود و نه خود وجود الله فاقد دلیل و منطق از سوی اقسام شریعت سازان اسلامی اعم از مفسر، متکلم، محدث، روحانی و غیره هم تقلید شده و از طریق تفسیرات و تعبیرات نان به نرخ روز به عنوان "حقایق مطلق هستی" به خورد توده های اغوا شده داده شده و می شوند.

آنان نیز در مورد چرایی هستی و دلیل خالق بودن الاه مورد ادعایشان وارد هیچ بحث "فلسفی و عقلانی" نمی شوند. نمی شوند چرا که آنان وظیفه دارند که وجود الله مورد ادعایشان را امری بدیهی و مسلم بشمارند و به جای توضیح علل و دلائل وجودی یی که در دست ندارند، در مورد نتایج "وجود بدیهی فرض شده ای که با هیچ دلیل و منطقی به اثبات نرسیده" حرف زده و توضیح بدهند.

آنان نیز به تبعیت از این منابع، نسل به نسل، و با زبانها و کلامهای گوناگون برای تأیید وجود این به اصطلاح "حقیقت مطلق" که هیچ دلیلی برای اثباتش موجود نیست می کوشند. آنان نیز وارد هیچ بحث چرائی و چگونگی هستی و پیدایش الاه مورد ادعایشان نمی شوند. آنان نیز بدون آنکه دلیلی برای اثبات این ادعاها ارائه بدهند از توده های مردم تبعیت، باور و ایمان مطلق طلب میکنند. و وقتی هم پاسخ در خوری دریافت نکردند به دنباله روی از رفتار و کردار الاه مورد ادعایشان به همان راه و روشهای فراتاریخی سر میزنند و با تهدید و مجازات افکار و اندیشه ها را در نطفه خفه میکنند.

4) چرا منکران علم و منطق برای اثبات الاله مورد ادعایشان به "برهان منطقی" متوسل میشوند

با این وجود، اسلامیان همیشه نمیتوانند با استفاده از این راه و روشهای تحمیلی و عوامفریبانه، کنترل فکر و اندیشه توده ها را به دست بگیرند. همیشه تهدید و تنبیه برای مجبور کردن توده ها به تبعیت از ادعاهای بدون دلیل و منطق شان کارگر نمی افتد. همیشه هیس و پیس کردن و گناه شمردن فکر و اندیشه و منطق و توبه خواستن نمی تواند افسار توده های تحت استحمار را در دستانشان نگه دارد. این از آن روست که مغز بشر به سببهای بیولوژیکی و اجتماعی به سمت و سوی توجیحات منطقی گرایش دارد و به طور اتوماتیک سؤالاتی را تولید و مطرح میکند که بدون ارائه منطق و دلیل به این آسانیاها از خاطره اش زدوده نمی شوند.

میدانیم که طبیعت و پدیده های طبیعی، همه منظم، قانونمند و منطقی اند. انسانها از طریق کار و مشغولیت با طبیعتی که آنان را در خود پرورده، با مبانی منطق و قانونمندی آشنا شده و خواهی و نخواهی دلیل و منطق را در زندگی روزانه شان به کار می برند. در واقع،

- منطق، درس بزرگ طبیعت و،
- طبیعت معلم منطق انسان است.

این است که خیلی وقتها این تلقینات و تعلیمات خود به خودی طبیعت، با آمادگی های ژنتیکی و اجتماعی انسان هوشمند هوموسپین همراه میشود و خیلی ها را، به سمت و سوی پرسش های جدید و نیاز به توضیحات منطقی تر سوق میدهد.

در یک چنین بستری است که انسانهای امروزی، خود را با اینهمه ابزار و اشیائی که همگی بر منطق "دو دو تا چهار تا" ساخته شده اند، رو در رو

می‌یابند. اینان از این رو، اکثراً خواهی و نخواهی سعی میکنند تا واقعیت‌های عینی محیط پیرامون شان را از طریق منطق جهانشمول موجود توضیح داده و درک و فهم بکنند. خود را مجبور می‌بینند تا باورهای زور زورکی ذهنی شان را بر اساس داده‌های منطقی روز تنظیم کرده و بیان بکنند.

این است که استدلال غیر منطقی اسلامیان در این مورد که "الله واحد وجود دارد، فقط به این دلیل که وجود دارد"، به این سادگیها پیش نرفته و نمی‌رود. پیش نمی‌رود و برای پذیرفته شدن از سوی توده‌های دنباله‌رو هم، احتیاج به بحث‌های کلامی بیشتر و بیشتر پیدا میکند. به عوامفریبی‌ها، تهدیدات و تحمیلات بیشتر و نوتر نیاز پیدا میکند.

از این رو، متکلمان اسلامی که وظیفه اصلی شان توجیه ادعاهای بدون دلیل و منطق دین و کتاب با معیارهای روز است، به تکرار و تکرار مجبور به زینت دادن ادعاهایشان می‌شوند. مجبور به زینت دادن توضیحات کلامی پیشین و پیشینیان شان با دلائل عوامفریبانه زمانه خود می‌شوند. مجبور می‌شوند تا به استفاده از اشکال، ظروف و بسته‌بندیهای جدید ادعاهای فاقد منطق دین و کتاب شان را به خورد توده‌های مسلمان و دنباله‌روهای زمان و مکان امروزی شان بدهند. این است که کلام متکلمین و تفسیر مفسرین اسلامی پس از 14 قرن هنوز هم کفایت نمیکنند و هنوز هم در اشکال گوناگون و سطوح مختلف ادامه می‌یابند.

پنج) اینان همان ایمان دینی کورکورانه را در زورق دلیل و منطق می پیچند

از این ابداعات غیر علمی و غیر منطقی بی که به وسیلهٔ اسلامیان و متکلمان اسلامی امروزی در زورق های دلیل و برهان فلسفی پیچیده شده و در بسته بندی‌هایی که با مهر منطق و عقلانیت زینت داده شده اند، میتوان از دو مورد رایج نام برد:

1. "برهان حدوث برای اثبات الله مورد ادعا" و،
2. برهان نامگذاری "واجب الوجود" برای الاله مورد ادعائی که ادعای وجودش با هیچ منطقی قابل توضیح نیست.

جالب اینجاست که این مدعیان از سوئی از ورود به هرگونه بحث علمی و منطقی در مورد بود و نبود الاله مورد ادعایشان دوری میگزینند و به شیوه های گوناگون اصرار میورزند که "ایمان بر علم و منطق تقدم دارد"، ولی از سوی دیگر، به وقتی که خود را مجبور به تطمیع توده های استعمار شده می یابند از به کار بردن شعبده بازی‌هایی که نام و عنوان برهان و دلیل، و فلسفه و منطق به خود گرفته اند، ابائی به خود راه نمی دهند.

آنان البته نه اهل برهان و منطق اند، و نه آماده پذیرش "اول بیندیش و بعد ایمان بیاور" هستند. هم از این رو هم هست که فرمولهائی را که آنان برای اثبات وجود الله مورد ادعایشان به بازار می آورند، در عین حال که نام و عنوان برهان و منطق را یدک میکشند، نه واجد برهان و نه منطبق با منطق فلسفی و عقلی اند. در واقع، این ادعاها نیز از همان قماش "اول ایمان بیاور و بعد بیندیش" سابق اند، ولی فقط برای عرضه بهتر در

زورق‌هایی که مهر برهان و منطق خورده اند، پیچیده شده اند. دارای عناوین بی‌مسمائی اند که باید توده‌های استعمارشدهٔ متدین این دوره و زمانهٔ جهانشمولی دانش و منطق را قانع بسازند،

- که مثلاً " ادعای وجود الله خالق هم قابل دفاع منطقی است.
- که مثلاً سرفرجه‌های اسلامی نیز با دلیل و منطق سر و کار دارند و همه اش زر و زور و سرکوب نیست.

البته ناگفته نماند که انگار توده‌های متدین تسلیم شده و عقب مانده هم جز این نمایشات و شعبده‌بازیهای دروغین را نمیخواهند. نمیخواهند چونکه آنان قبل از ارائه هر دلیل و منطقی، ایمان آورده اند.

ایمان آورده اند، برای آنکه فکر میکنند که باید ایمان می‌آوردند. ایمان آورده اند، بدون آنکه فکر بکنند که آیا این حرفها و ادعاها در مورد وجود الله مورد ادعا درست اند و منطقی‌اند، و با دستاوردهای علمی سازگاری دارند یا ندارند؟

ایمان آورده اند بدون آنکه لااقل ابتدا کتاب و آیات به اصطلاح آسمانی شان را بخوانند، یک کمی بیاندیشند و بعد قضاوت کرده و ایمان بیاورند.

آنان در هر صورتش ایمان می‌آوردند. ایمان آورده‌اند و با این حرفها هم، نه از ایمان شان بر میگردند و نه متدهای گزینش شان را تغییر میدهند. آنان در هر صورتش اهل منطق و حساب دو تا چهار تا نیستند. نیستند، چرا که آنان تحت تأثیر تعلیمات دینی شان از همان اوان بچگی شان یاد گرفته اند که نباید به حرف و منطقی جز به آنچه که باورهای ذهنی شان را تأیید می‌کنند گوش فرا بدهند.

آنچه آنان لازم دارند این نیست که ادعای وجود خدایشان را بررسی کرده و صحت اش را به اثبات برسانند. آنچه آنان لازم دارند این است که فکر

بکنند که بزرگان‌شان! اهل دلیل و برهان اند و حرفه‌ایشان بالاخره به دلیلی و منطقی متکی اند.

مثل مبلغان اسلامی ریز و درشت جلو دانشگاه‌ها در آن روزهای بحرانی دوره تدارک کنترل و فروپاشی انقلاب اند. آنان وقتی دلیلی برای ارائه ادعاهای دینی- سیاسی اربابان دینی شان نمی‌یافتند، نه حرفهای مدلل طرفهای مقابل را می‌پذیرفتند و نه می‌گفتند که "برویم، پرسیم، تحقیق بکنیم و برگردیم". به جای این حرفهای نوعاً منطقی می‌گفتند، "برین از آقای دکتر یا آیت الله و حجت الاسلام فلانی پرسین!". یعنی که:

- "من که نباید دلیلی داشته باشم و راه زندگی ام را بر اساس این دلائل منطقی تعیین بکنم. من مقلدی بیش نیستم. من نه سؤال نقدآمیزی در مورد یادگرفته‌هایم مطرح میکنم و نه دلیلی علیه آنها می‌پذیرم. من فقط تقلید میکنم.

تقلید میکنم و می‌پذیرم.

تقلید میکنم و تکرار میکنم.

تقلید میکنم و آنچه را هم که حفظ کرده‌ام، تحویل دیگران میدهم. شما اگر این حرفها را نمی‌پذیرید از من و ما که نه، بلکه از رهبرانی که این حرفها را به ما یاد داده اند سؤال بکنین. از آنهایی که مرجع تقلید من و ما هستند پرسین. ..!".

در بین یک چنین باورمندانی که کاری جز ایمان آوردن ندارند و در یک چنین فضای یقین و تسلیم، البته که سازندگان اینگونه برهان‌هایی که برای اثبات الله مورد ادعایشان به هر راهی سر میزنند، نه به شیوه‌های راست و درست علمی و منطقی وفاداری نشان میدهند و نه به علمی و منطقی بودن حرفه‌ایشان دل می‌سوزانند. با وجود چنین باورمندانی، دلیلی هم ندارند که دل بسوزانند.

"برهان حدوث" اسلامیان برای اثبات "الله واجب الوجود شان" رایج ترین نمونه های این ادعاهای طوطی وار توده گیر اند. از این رو، هر دو این نمونه ها را در اینجا می آوریم و صحت و سقم برهان و منطق ارانه شده در آنها را مورد بررسی و موشکافی قرار می دهیم. چرا که تا زمانی که اینگونه برهانهای توخالی و ادعاهای ناممکن در ترازوی علم و منطق قرار نگرفته و سنجیده نشده اند، نه دروغین و غیرمنطقی بودن شان معلوم میشود، و نه با این وجود، بحثهای و دستاوردهای منطقی اینگونه کتابها به ذهن ایمان آورندگان این ادعاهای توخالی راه می یابند. راه هم بیابند،

- نه فکر و اندیشه ای را سبب میشوند و،
- نه به رشد خرد و منطق، و اعتلای افکار و اندیشه شان منجر میشوند.

استاد ممنوع القلم

فلسفه وجود و منشأ خلقت

جلد دوم

تجزیه و تحلیل "برهان حدوث" اسلامیان برای اثبات وجود الله
خالق مورد ادعایشان

فصل اول

"برهان حدوث"، تقلاي ورشكسته متكلمان اسلامي براي اثبات وجود الله مورد ادعايشان

مقدمه

استفاده از برهان يا راه و روش حدوث⁵¹ براي اثبات وجود الله خالق مورد ادعا از رايج‌ترين شيوه هاي اسلاميان و متكلمان اسلامي است. همه اينان متفق القول اند كه با استفاده از اين برهان و راه و روش فلسفي، ميتوانند نه فقط وجود الله مورد ادعايشان را به اثبات برسانند، بلكه حتى با نتيجه گيري از آن، جويندگان پاسخ به سوالات بي پاسخ فلسفي- ديني را قانع سازند تا از نيمه راه جستجوهاي فلسفي شان در مورد بود و نبود الاله به عنوان "مبدأ هستي و منشأ خلقت" بازگردانند.

از همين رو نيز هست كه بررسي محتوای اين و اينگونه ادعاها و همچنين نگرش دقيق تر به چگونگي سوء استفاده از عناوين منطقي و فلسفي در برنامه كار تحقيقي ما قرار ميگيرد. يك چنين بررسي بي ميتواند هم نشان بدهد كه بهره گيري اين مدعيان از عناوين برهان و منطق تا چه ميزان درست يا غلط و عوامفريبانه است، و هم ميتواند روشن بسازد كه نتيجه يا نتايجي را كه اينان از اين طريق در مورد بود و نبود "الله خالق مورد ادعايشان به عنوان منشأ هستي و خلقت" به دست ميدهند، تا چه اندازه با راه و روش منطقي به دست آمده يا نيامده اند.

⁵¹ حدوث، از ريشه "حدث" و به معنای پديد آمدن و به وجود آمدن چيزي است.

یک) عوامفریبی های مخفی شده در "قیاس" به ظاهر منطقی اسلامیان

بسیاری در جریان مناسبات اجتماعی به پامنبریهائی برخوردیم که وقتی نیازی برای اثبات وجود الاهی خالق مورد ادعایشان احساس میکنند، با شغف فراوان باد در غبغب می اندازند و طوطی وارانه تمامی تعلیمات پامنبری شان را با غرور "من آنم که رستم بود پهلوان" به صورت طرف مقابل شان تف میکنند که:

- ببین برادر! اینکه خیلی ساده اس. همه چیزهائی که در دور و بر ما هستند، چه لباس، کفش و کلاهمان، یا میز، صندلی و وسائل خانه و زندگی مان، و در حقیقت از سوزن ریز خیاطی بگیر تا اتومبیلها و ماشینهای بزرگ و رنگارنگ مان، همه و همه سازنده و خالق دارند. ندارند؟ دارند که! خوب، وقتی همه چیزها سازنده و خالق دارند، پس ما انسانها هم باید سازنده و خالق داشته باشیم. باید داشته باشیم و گرنه از کجا خلق شده ایم؟ اینکه حرفی نداره که، داره؟ نداره!

- این حرف خیلی ساده اس. خیلی بدیهی یه! احتیاج به هیچ اما و اگر و مگر، و بحث و فحص هم نداره. فقط یه جو عقل و منطق میخواد که ماشاالله من و شما هم داریم! خوب، ما اونی را که ما را ساخته و خلق کرده، خدا و الله می نامیم. همین! اینکه دیگه قابل فهم همه اس که! نیس؟ خوب، می پرسن به چه دلیلی میگین الله ما را خلق کرده، اینهم دلیل و منطقتش!"

بسیاری این حرفهای ظاهراً منطقی را بارها و بارها در کوچه و بازار شنیده ایم و بسیاری هم شاید از ته دلمان به این آدمها و این حرفهائی که به "برهان حدوث" معروف اند، حق داده ایم.

"برهان حدوث" در واقع، قدیمی ترین و رایج ترین راه و روش "اثبات وجود الله خالق" است. این راه و روش، برای اسلامیان تا به جائی اهمیت دارد که خیلی ها آنرا به عنوان "طریق ویژه متکلمان اسلامی برای اثبات خدا" نام نهاده و می شناسند⁵². این برهان، امروزه روز هم، به وسیله متکلمان، مبلغان و علمای اسلامی در هر کوی و برزن، و کلاس درس و جلسات خطبه و موعظه مطرح میشود و به صورت یک استدلال عمومی و رایج برای اثبات وجود الله مورد ادعا به توده های پای منبر نشین و توده های هوادار تعلیم داده میشود.

"برهان حدوث" به طریقی که متکلمان اسلامی عنوان میکنند بر اساس منطق یا راه و روش فلسفی "قیاس" تنظیم میشود و از دو جمله ظاهراً متجانس و منطقی، ولی در واقع، نامتجانس و غیرمنطقی تشکیل شده است. این دو جمله چنین اند:

1- "هر چیزی سازنده و خالق دارد" و،

2- "پس الله خالق ماست"

می بینیم که این ادعاها را از هر طرف بنگری نه فقط منطقی نیستند، بلکه حتی به تمامی نادرست و صد در صد غلط در غلط اند. چرا؟
زیرا که:

1. اولاً هیچ معلوم نیست که همه چیز که نه، بلکه حتی هر چیزی خالق دارد. نه کسی این را با راه و روش علمی و فلسفی به دست

⁵² ر. ک. به ویکی پدیا به زبانهای مختلف.

داده و نه یک چنین ادعائی به طور علمی و منطقی به اثبات رسیده است.

2. دوم آنکه بین دو اصطلاح ساختن و خلق کردن، و همچنین بین دو کلمه سازنده و خالق فرق عظیمی وجود دارد، به طوری که قاطعی کردن اینها از نظر منطقی به تمامی نادرست و ناممکن است.

به طور مثال، استا رجب سازنده میز و نیمکت است، اما این به معنی آن نیست که استا رجب، خالق میز و صندلی هم هست. استا رجب چوب و مصالح موجود را می بُرد و چفت میکند و میز و صندلی میسازد، اما آنها را خلق نمیکند! در مثالی هم که آغاز این بحث آمده، طرف پامنبری وقتی از صنایع انسانها از سوزن تا به ماشینهای عظیم مثال میزند، منظورش ساختن است و نه خلق کردن.

3. سوم اما حتی اگر این ادعا که "هر چیزی سازنده ای دارد" را در مورد صنایع انسان به نوعی صدق بکند، در مورد موجوداتی که از سوی انسانها ساخته نشده اند، به هیچ عنوان صدق نمیکند. از آن جمله در مورد هستی های موجود در طبیعت مثل ماه و ستاره یا درخت و حیوان و انسان اصلاً صادق نیست.

از این نظر، حتی اگر نتیجه گیری "هر دست ساخت بشر سازنده ای دارد" را به شرط و شروطی بپذیریم، نمیتوانیم این نتیجه گیری را به همه چیز بسط بدهیم و ادعا بکنیم که مثلاً "هر چیزی سازنده ای دارد". از این رو، - بسط این نتیجه گیری به صورت "چون صنایع انسان سازنده ای دارند، پس همه هستیهای طبیعی و غیرطبیعی موجود سازنده ای دارند" به تمامی نادرست است.

کسی نمی تواند بگوید که درخت و گیاه هم سازنده ای دارند، و کسی هم قادر به پیش کشیدن این ادعا در مورد ماه، ستاره و کهکشان، یا حیوان و انسان نیست.

4. چهارم و مهمتر آنکه همه این بحثها در مورد ساختن و سازنده

است. در مورد مخلوق و خلق کردن و خالق نیست. به بیان دیگر:

- ادعای "هر چیزی سازنده ای دارد"، یک غلط منطقی است.
- اما ادعای "هر چیزی خالق دارد" فقط یک غلط نیست، بلکه یک نتیجه گیری غلط اندر غلط منطقی است.

بدین ترتیب، برهان "حدوث" اسلامی برای اثبات الله خالق مورد ادعا به سبب راه و روش نادرستش از همان آغاز بر دو نتیجه گیری غلط اندر غلط، غیر منطقی و نادرست بنا شده است.

این نادرستی اما فقط از این حکم "غلط اندر غلط" "هر چیزی خالق دارد"، ناشی نمیشود. در این "برهان بدون برهان" این خشت اول کج گذاشته شده، ولی این تنها علت کجی این دیواره نیست⁵³. به طوری که حتی اگر روزی این حکم هم صحت پیدا بکند و پذیرفته شود که مثلاً هر چیزی خالق دارد (که ندارد)، هیچ برهان منطقی نمیتواند توضیح بدهد که چرا و به چه سببی باید متکلمان اسلامی بتوانند نتیجه بگیرند که:

- پس خالق ما الله واحد مورد ادعای ماست.

این را میگویند: "غلط اندر غلط اندر غلط".

⁵³ خشت اول گر نهد معمار کج - تا ثریا می رود دیوار کج (صائب تبریزی)

برای توضیح بیشتر موضوع فوق باید یادآوری بکنم که راه و روش قیاس در فلسفه از یک گزاره یا فرضی که صحتش تأیید شده، و یک گزاره ناشناسی که با گزاره اول از یک مقوله اند تشکیل میشود. مقایسه این گزاره مجهول و ناشناس با گزاره معروف و شناخته شده، شناخت آنرا ممکن میسازد.

بدین ترتیب، از طریق این راه و روش فلسفی، شناخت گزاره معروف از طریق مقایسه و قیاس به گزاره مجهولی که در همان شرایط و رابطه قرار دارد، بسط داده میشود و به شناخت آن منجر میشود.

دیدیم که این مقایسه و نتیجه گیری هایش میتوانند از جزء به کل یا از کل به جزء به اجرا در آید. نتیجه گیری از جزء به کل، "استقراء"، و نتیجه گیری از کل به جزء، "قیاس" خوانده میشود. برای یادآوری، نمونه ای از راه و روش استقرائی و قیاسی را در اینجا می آورد:

آ- نمونه روش استقرائی از جزء یا اجزاء به کل:

1- (1- خبر یا گزاره جزء به جزء معروف و معلوم): تک تک انسان‌هایی که من می شناسم مرده اند یا مردنی اند.

2- نتیجه کلی استقرائی (از جزء و اجزاء به کل): پس انسان مردنی است.

ب- نمونه روش قیاسی از کل به جزء:

1- (گزاره معروف، عام و همه شمول): انسان مردنی است.

2- (گزاره خاص): من انسان هستم.

3- نتیجه قیاسی (از کل به جزء): پس من هم مردنی هستم.

به ادعای متکلمان اسلامی، وجود الله مورد ادعا نیز از طریق مقایسه گزاره‌ها یا فرضهائی به شرح زیر اثبات میشود:

- 1- هر چه حادث (به وجود آمده) است، سازنده ای دارد. (گزاره عام و همه شمول یک)، (ادعای نادرست شماره 1 به شرح بحثهای فوق).
- 2- "جهان و ما حادث هستیم" (گزاره عام 2) ، (ادعای نادرست شماره 2 به شرح فوق).
- 3- پس "ما هم سازنده ای داریم" (نتیجه گیری از کل به جزء حاصل از دو گزاره نادرست و به اثبات نرسیده)

اسلامیان اما، به این حکم نادرست و غیرمنطقی هم اکتفا نمیکنند، چرا که هدف شان اثبات وجود الاه خالق مورد ادعایشان است و نه اثبات هر خالق و سازنده ای. این است که در ادامه این تردستی و شعبده بازی غیرمنطقی، ابتدا دو ترم به تمامی متفاوت خالق و سازنده را در هم ادغام میکنند، و سپس در نتیجه گیری نادرست بالا، کلمه سازنده را به کلمه خالق تبدیل میسازند و با این تردستی عنوان میکنند که مثلاً:

1- هر چه حادث است سازنده و خالقی دارد" یا "همه مخلوقات، سازنده و خالقی! دارند" حکم نادرست شماره 1 (دیدیم که حکم "هر چه حادث است، سازنده ای دارد" به تنهایی حکم غیر قابل اثبات و به تمامی غلط است. اینان اما به این هم قانع نمیشوند و با قرار دادن ترم خالق به جای کلمه سازنده، این حکم غلط شان را به "غلط اندر غلط" دیگر تبدیل می سازند).

- 2- ما هم حادث (خلق شده) هستیم (حکم اثبات نشده و غلط شماره دو).
- 3- نتیجه: پس "ما هم خالقی؟ داریم" (نتیجه گیری سه غلطی ناشی از دستبرد در دو گزاره قبلی).

مسأله اینان اما با این تقلبات و شعبده بازی های معروف به برهان حدوث هم حل نمیشود. اینان به نتیجه گیری بی احتیاج دارند که وجود الیه مورد ادعایشان را به تمامی به اثبات برسانند. برای انجام این کار هم نیازمند اجرای شعبده بازی تکمیلی دیگری اند. اینان اما با این شعبده بازی تکمیلی غلط دیگری را هم به نتیجه گیری سه غلطی قبلی شان می افزایند و این رابطه را به شرح زیر تنظیم میکنند:

- 1- "جهان حادث است" (یک غلط).
- 2- هر چه حادث است سازنده ای دارد یا "همه مخلوقات، سازنده ای دارند" (دو غلط).
- 3- هر سازنده ای خالق! هم هست" پس "همانطور که همه هستیها سازنده ای دارند، خالقی هم دارند". (سه غلط).
- 4- ما هم حادث هستیم (چهار غلط یا حکم اثبات نشده).
- 5- "پس الله خالق جهان و ماست!" (نتیجه غلط ناشی از چهار گزاره و حکم غلط، یا نتیجه غلط اندر غلط، اندر غلط، اندر غلط و اندر غلط!)

در ضمن، در این جا این سؤال منطقی هم مطرح میشود که:

- اگر بر اساس حکم ساختگی برهان حدوث "هر هستی بی خالقی دارد"، چرا نباید این حکم عامّ اسلامی، خود الیه مورد ادعایشان را در بر نگیرد؟

برای توضیح این سؤال لازم است یک کمی به عقب برگردیم و از نو به راه و روش قیاس و "برهان حدوث" مورد ادعای متکلمان اسلامی نظری بیفکنیم. دیدیم که در برهان حدوث مورد بحث، یک رابطه قیاسی از کل به جزء به شرح زیر تنظیم میشود:

- جهان متغیر و متحول است (گزاره یا خبر عام 1).

- آنچه متغیر و متحول است، حادث است (گزاره یا خبر 2).
- نتیجه قیاس اول: پس جهان حادث است (نتیجه گیری به تمامی نادرست).
- این همان نتیجه گیری نادرستی است که اسلامیان برای پیشبرد منظور خود پس و پیشش میکنند و سپس با چسباندن احکام و نتیجه گیری های دلخواه شان، حکم صادر میکنند که:
- 1- "هر حادثی خالق دارد"،
 - 2- پس جهان و هر چه در آن است، خالق و خالقانی دارد.
 - 3- ما هم حادث هستیم، پس خالق داریم.
 - 4- این خالق ما همان است که ما الله می خوانیمش، یا "پس الله خالق ماست".

حالا اگر درست به این روابط قیاسی دقت بکنیم، می بینیم که از این قیاسهای مع الفارقی⁵⁴ که متکلمان اسلامی ترتیب میدهند، میتوان به نتیجه گیریهای مختلفی دست یافت. به طور مثال آنان از حکم به تمامی نادرست شماره 2 فوق به شرح: "**جهان و هر چه در آن است، خالق دارد**" یا "**هر هستی یی خالق دارد**" نتیجه میگیرند که پس: "ما هم باید خالق یا خالقانی داشته باشیم (یا ما هم خالق داریم)".

54 قیاس مع الفارق یا مقایسه نادرست یا مغالطه تمثیل از طریق اهمال در شرایط استدلال استقرایی پدید می آید که موضوع آن سرایت حکم یک امر به امر دیگر باشد بدون آن که شباهت کاملی میان آنها وجود داشته باشد. در منطق به مقایسه، تمثیل گفته می شود. مثال: یک بار معاون رییس جمهور آمریکا گفت: من هیچ وقت با رییس جمهور مشاجره نمی کنم؛ زیرا نباید با بازیکن خط حمله بحث کرد. در حقیقت، مغالطه تمثیل بالا بر اساس مقایسه و مانند کردن دولت به یک تیم فوتبال شکل گرفته است (ویکیپدیا، پیشین).

این اما نتیجه گیری درستی هم فرض شود که نیست، تنها نتیجه ممکن این قیاس ادعائی نیست، چرا که این رابطه و قیاس این نتیجه را هم به دست می‌دهد که:

- حالا که "هر هستی بی خالق دارد" پس: "الاه خالق مورد ادعا هم باید مثل هر هستی دیگری خالق داشته باشد".

در نتیجه، این رابطه قیاسی در نیمه راه خود به شرح زیر ادامه می‌یابد:

- 1- حکم یا گزاره کلی یا عام (نادرست): هر هستی بی خالق دارد (مثل حکم عام پیشین، "انسان مردنی است").
- 2- الله خالق مورد ادعا هم یک هستی است (مثل گزاره مثال پیشین "منهم یک انسان هستم").
- 3- نتیجه: پس الاه خالق هم باید خالق داشته باشد (مثل نتیجه قیاسی پیشین، "پس من هم مردنی هستم").

در واقع، حتی اگر کسی به غلط هم ادعا بکند که "همه اشکال هستی خالق و خالقانی دارد یا باید داشته باشد"، ناگزیر به حکم منطقی باید بپذیرد که "الاه خالق مورد ادعا هم، به عنوان یک هستی خالق دارد یا باید داشته باشد". از این رو، اگر این ادعای نادرست اسلامی را بپذیریم که "هر هستی بی را خالق یا خالقانی خلق کرده"، پس حکم منطقی بعدی این میشود که:

- پس "خدای مورد ادعا را هم خالق یا خالقانی خلق کرده است یا کرده اند" یا "پس خالق مورد ادعا هم باید خالق داشته باشد" (نتیجه گیری درست و منطقی از طریق مقایسه از کلّ به جزء).

میدانیم که شرط اساسی یک برهان فلسفی

1- وجود رابطه منطقی بین گزاره های درست،

2- مقایسه گزاره های مربوطه و،

3- نتیجه گیری منطقی از این مقایسه هاست.

می بینیم که هیچکدام از این شرط و شروط در برهان حدوث اسلامیان رعایت نشده است. به طوری که نه فقط گزاره ها درست نیستند، بلکه حتی این گزاره های نادرست در رابطه منطقی با همدیگر قرار نمی گیرند. از این رو هم هست،

- این ادعا که "همه چیز خالق دارد، پس الله خالق ماست"، بدان میماند که ادعا بکنیم:

1- همه غذاها آشپزی دارند (که ندارند)،

2- "پس این غذا را عمه من پخته است!" (به جای نتیجه گیری منطقی از این گزاره نادرست به شرح "پس این غذا هم باید آشپزی داشته باشد").

این است که در این نتیجه گیری ها نه فقط گزاره ها غلط اندر غلط، اندر غلط و اندر غلط اند، بلکه همچنین شیوه قیاس و استخراج نتایج درست از قیاس گزاره های ولو نادرست هم غیر منطقی و غلط اند.

تکرار میکند که نتیجه گیری از گزاره نادرست "چون همه موجودات خالق دارند"، همان اندازه که می تواند به ادعای اینان "پس منم که موجودی از موجوداتم، باید خالق داشته باشم" منجر شود، میتواند و باید بتواند به این نتیجه که "پس باید خدا هم خالق داشته باشد" هم منجر شود. این هر دو نتیجه گیری با آنکه از پیش فرض های غلط ساخته شده اند، از نظر فرموله کردن راه و روش منطقی تا به جائی ممکن اند. همینطور نتیجه گیری از گزاره نادرست "چون همه غذاها آشپزی دارند" میتواند به

صورت "پس این غذای من هم باید آشپزی داشته باشد" از نظر فرموله کردن رابطه ها در حد و حدودی ممکن است. ولی رابطه و نتیجه گیری:

- "چون همه موجودات خالق دارند، پس الله مورد نظر خالق من است" همانند،

- "چون همه غذاها آشپزی دارند، پس عمه من آشپز این غذاست"، نه از نظر گزاره ها و نه شیوه قیاس درست و منطقی اند.

بدین معنی، برهان حدوث مورد بحث متکلمان اسلامی نه فقط از گزاره های نادرست تشکیل شده اند، بلکه حتی از نظر فرموله کردن راه و روش منطقی نیز نادرست و ناممکن است. از این رو نیز برهان حدوث، به تمامی نادرست، ناممکن، غیرمنطقی و مردود است.

می بینیم که این برهان غلط اندر غلط، اندر غلط و اندر غلط، همان استدلال معیوب و نادرستی است که به قدری در ذهن مردم کوچه و بازار جای داده شده که وقتی سؤالی در مورد بود و نبود الیه مورد ادعا مطرح میشود، اکثراً طوطی وار مطرح می سازند که: "معلومه که خدا هست، مگر نه اینکه هر چیزی سازنده ای دارد. خوب سازنده و خالق ما هم الله است" (مثل همه غذاها آشپزی دارد، پس آشپز این غذا هم عمه من است!!).

هم از این رو هم میتوان به عینه دید که "برهان حدوث اسلامیان برای اثبات الله مورد ادعایشان" جز شعبده بازی ناشیانه با کلام غیرمنطقی هیچ نیست، و در واقع هیچ برهان و منطقی در بر ندارد. این به اصطلاح "برهان"،

- نه وجود خالق را به اثبات میرساند و،

- نه حتی در نتیجه گیری علمی - منطقی پیشین این کتاب در مورد
عدم احتمال وجود الله مورد ادعا تأثیری میگذارد.

دو) توضیح افزوده تر در مورد نادرستی گزاره های غیرمنطقی "برهان حدوث"

دیدیم که حکم "همه چیزها و هستیها سازنده ای دارند" یکی از پایه های برهان حدوث است. دیدیم که یک چنین حکمی، همانند حکم "همه غذاها آشپز و پزنده ای دارند"، نه درست است و نه میتواند همه هستی های موجود را در بر بگیرند. چرا که خیلی از غذاها پخته نمی شوند و در نتیجه، آشپز و پزنده ای هم ندارند. عین همین، بسیاری از چیزها دور و بر ما هم ناشی از فعل و انفعالات "خود به خودی" شیمیائی، فیزیکی، بیولوژیکی و غیره اند، و از تجمع عناصر مختلف در یک محدوده و ترکیب اتوماتیک آنها ناشی می شوند. بدین معنی که بسیاری از چیزهای دور و بر ما، محصول ثانوی تجمعات و فعل الانفعالات هستی های موجود اند. محصول کنشهای فیمابین عناصر متداخل اند و بدون نیاز به دخالت سازنده یا خالق به وجود آمده و می آیند. برای به وجود آمدنشان هم،

- نه نیاز به ساخته شدن و خلق شدن دارند و،

- نه حتما باید سازنده و خالق داشته باشند.

به بیان دیگر:

- موجودات و پدیده هائی که نسبت به عناصر و پدیده های دیگر ثانوی اند و از کنش و واکنش یا ترکیبات اتوماتیک آنها حاصل شده اند، نه احتیاج به خلق شدن دارند و نه با وجودشان، وجود سازنده و خالق را لازم می شمارند.

قرآن اما درکی از این چگونگی قانونمند ندارد و از همان رو، ادعا میکند که انگار عناصر ثانوی بی هم که محصول ترکیب، و کنش و واکنش عناصر قبل از خود هستند، از سوی خالق خلق شده اند. بر این اساس گویا

عناصر ثانوی طبیعی محتاج خالق اند و می بایست مستقیماً خلق بشوند. "خلق نشوند، به وجود نمی آیند"!

مثال بادی اند که انگار با وجود مجاورت دو هوای سرد و گرم به جریان نمی افتد، مگر آنکه یکی آنرا به جریان بیاندازد یا جریانش را خلق بکند! مثال تأثیر آسیدی بر فلزی است که در لوله آزمایش در مجاورت هم قرار گرفته اند، ولی به بیان قرآن انگار تا کسی نگوید و دخالت نکند، بر آن اثر نمی کند.

این است که در قرآن بارها و بارها، منجمله در آیات 22-23 سوره الزارعات، 22 سوره البقره، 9 سوره فاطر و 48 سوره الروم این ادعای نادرست تکرار شده که خدا باد و باران را خلق کرده است. یعنی انگار که اگر خلق نمی کرد!، عناصر اولیه ای که این پدیده‌های ثانوی را به وجود می آورند، در هم اثر نمی کردند و این پدیده ها را به وجود نمی آوردند:

- "خداست که بادهای را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آنگونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخش بخش و پاره‌های مختلف در می آورد، آنگاه باران را می بینی که از لابه‌لای آن بیرون می آید. در آن زمان آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می رساند، آن زمان است شادمان و خوشحال می شوند" (سوره الروم، آیه 48)⁵⁵.

- "خداست که بادهای را فرستاد تا ابری را برانگیزند، در نتیجه ما آن را به سوی سرزمین مرده راندیم و زمین را پس از

55 اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ۚ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (الروم ٤٨)

مردگی‌اش به وسیله آن زنده کردیم؛ زنده شدن مردگان هم این‌گونه است" (سوره الفاطر، آیه 9)⁵⁶.

می بینیم که این آیات، بدون توجه به واقعیت این عناصر و اینکه باد و باران محصول ثانوی تأثیرات شیمیائی و فیزیکی عوامل و عناصر دیگری اند، نگارش یافته اند. این آیات که بنا به ادعا از سوی الاهی بسیار برتر و بی نهایت حکیم تر از انسان نازل شده اند، بر خلاف واقعیت های طبیعی، بارش باران و وزش باد را پدیده هائی معرفی می کنند که گویا به حکم الله خالق به وجود آمده و جریان یافته و می یابند. یعنی اگر الله قرآن باد و باران را خلق نمی کرد، این عناصر و پدیده های شیمیائی و فیزیکی بی که مشترکاً باد و باران را به وجود می آورند، با وجود برقراری همان خصوصیات شیمیائی، حتی اگر در یکجا هم گرد هم می آمدند، وارد این کنش و واکنش و فعل انفعالات طبیعی نمی شدند.

یعنی مثلاً هوای سرد و گرم به همدیگر می رسیدند، اما نه مخلوط می شدند و نه جایگزین همدیگر می شدند. اگر هم جایگزین هم می شدند، باعث حرکت هوا و ایجاد وزش باد نمی شدند. یا مثلاً آبها بخار نمی کردند، اگر هم بخار می کردند، بخارات حاصله به سبب سبکی به بالاتر از سطح آب صعود نمی کردند. صعود هم می کردند، بر اثر فشارهای موجود جوی، به صورت ابر و بخار گرد هم نمی آمدند؛ و اگر هم گرد هم می آمدند و ابرها را تشکیل می دادند، با تغییر فشار هوا به پائین نمی باریدند. نمی باریدند و لاجرم در فضای بالای زمین و سطح آب به طور ثابت و بی حرکت باقی می ماندند!

اینها همه البته ادعای مستقیم و تکراری قرآن معروف به کلام الله اند.

⁵⁶ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ، بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۗ كَذَٰلِكَ النُّشُورُ (فاطر ۹)

این ادعاها اما، هیچکدام درست نیستند. قابل تحقق علمی و عینی نیستند. مغایر نفس طبیعت و قانونمندیهای طبیعی اند. هم از این رو نیز هیچ معنایی ندارند، جز آنکه نازل کننده این آیات با مشکل درک و فهم طبیعت و پدیده های ثانوی طبیعی، همچون باد و باران، رو به رو بوده و از خصلتهای عام عناصر و قانونمندی هائی که این پدیده های ثانوی را به وجود می آورند، اطلاع درستی نداشته است.

نازل کننده این آیات بیخبر بوده که این پدیده ها، چه بارش باران یا وزش باد، هر دو پدیده های ثانوی عوامل، عناصر و پدیده های طبیعی دیگر اند. هر دو به وجود می آیند، چرا که عواملی اولیه ای وجود دارند که در هم تأثیر گذاشته و تحقق این نتایج را سبب میشوند. هم از این رو نیز، باران نمی تواند یا نیاز ندارد تا به عنوان یک هستی مستقل خلق بشود. بدین معنی باران برای باریدن نیازمند دخالت عنصر سوم یا خالق فرضی نیست.

قابل توجه است که امروزه محصلان کلاسهای ابتدائی هم میدانند که ابر محصول بخار شدن طبیعی آب به سبب گرما و تابش آفتاب، و تجمع آن در بالای زمین است. این آبی که به صورت ابر در می آید، وقتی تحت تأثیر برآیند فشار هوا و تغییر درجه حرارت از سوئی و نیروهای جاذبه از سوی دیگر قرار میگیرد، به قطره های باران و برف تبدیل شده و به زمین می بارد. در نتیجه، باران نیز مثل باد، محصول تجمع شرائط و عوامل اولیه ای است و برای تولید خود هیچ احتیاجی به انگیزه بیرونی ندارد. یعنی:

- باران تا زمانی که این عوامل و شرایط در یکجا جمع نشده اند، نه به وجود می آید و نه می بارد، ولی هر وقت هم این عوامل

و شرایط در یکجا جمع شدند، بدون نیاز به دخالت هر عامل یا خالق خارجی، به وجود آمده و می‌بارد.

برای اثبات این واقعیت، کافی است بیاد بیاوریم که این عناصر و پدیده‌های اولیه را در هر جای دیگری هم در یکجا جمع نکنیم، همان اتفاقی می‌افتد که موقع باریدن باران یا حتی وزش باد پیش می‌آید. به طوری که امروزه محصلان مدارس ابتدائی با گرفتن یک بشقاب خالی بر بالای بخار آب یک کتری یا سماور در حال جوش، به ایجاد بارش باران دست می‌زنند. در واقع، همانگونه که این محصلان ادعا نمیکنند که با اینکارشان باران را خلق کرده و خالق باران اند، پس الله مورد ادعا نیز نمیتواند خلقت بارانی را که محصول ثانوی عناصر طبیعی چندی است، به خلقت خود نسبت بدهد یا در لیست مخلوقات خود بیاورد. بدین معنی:

- ادعای خلقت باران از سوی الله و قرآن، نه فقط ادعائی نادرست و ناممکن است، بلکه همچنین یکبار دیگر هم نشان میدهد که الاه خالق از عناصر و قوانین طبیعی که ادعای خلقت شان را دارد، بی‌خبر است.

عین همین، امروزه محصلان کلاسهای ابتدائی و پیش دبیرستانی میدانند که باد نتیجه برخورد هوای گرم با هوای سرد است. از آنجا که هوای گرم سبک‌تر از هوای سرد است، وقتی این دو هوا به هم میرسند، هوای سرد و گرم در پائین و بالای همدیگر جابجا شده و به جای هم می‌نشینند. محصول طبیعی این جا به جایی دو هوای گرم و سرد، وزش باد است.

اینان با گرفتن یک شمع روشن در قسمتهای پائین و بالای یک در نیمه باز کلاس درس نشان میدهند که هوای سرد در پائین و هوای گرم در بالای

روزنه در نیمه‌باز، در حال ورود و خروج اند. بدین معنی که هوای گرم‌تر اطاق به سبب سبکی از قسمت بالای روزنه در نیمه باز خارج میشود و جای آنرا هوای سردتری میگیرد که سنگین‌تر است و از قسمت پائین روزنه در به درون میوزد. این جا به جایی قانونمند! هوای سرد و گرم به طور اتوماتیک، باد و وزش باد را سبب میشود.

البته پدیده‌ها و پیدایشهایی که ناشی از تجمع عناصر و تأثیر فعل و انفعالات طبیعی اند، فقط به بارش باران و وزش باد ختم نمیشوند. طبیعت پر از این پدیده‌های ثانوی‌یی است که نتایج و محصول قانونمند شرایط و عوامل اولیه دیگر اند و از همان رو نیز- مثل غذاهایی که پخته نشده و در نتیجه آشپزی هم ندارند:

- 1- نه میتوانند به عنوان یک هستی مستقل خلق شوند،
- 2- نه حتما باید به عنوان یک هستی مستقل خلق شده باشند،
- 3- نه نیازی به خلق شدن و خالق دارند و،
- 4- نه خالق مستقیمی دارند یا میتوانند داشته باشند.

بر این مبناست که حتی گزاره یا ادعای اسلامیان در این مورد که گویا "هر حادثی خالق دارد"، از همان آغاز ادعائی توخالی و غلط است. از همین رو نیز استفاده از آن به عنوان حکم یا گزاره معروف و معرف در یک رابطه قیاسی و رسیدن به این نتیجه غیرمنطقی‌تر که "پس الله خالق جهان است" نیز، نه درست و نه منطقی، و نه قابل مراجعه و مقایسه است. هم از این روست که میگوئیم:

- احکام و گزاره‌های مورد استفاده اسلامیان در رابطه‌ای که "برهان حدوث" می‌خوانند به تمامی نادرست اند و در نتیجه:

- اثبات وجود الله از طریق پیوند دادن این احکام و گزاره های نادرست و غیرمنطقی از طریق قیاس و نتیجه گیری هائی که هیچ ربطی به موضوع ندارند، نه ممکن، نه عقلانی، نه علمی و نه منطقی است.

(3) "برهان حدوث" به جای اثبات به ردّ وجود الله مورد ادعا منجر میشود

عین ضرب المثل "چاهکن زیر چاه است"، اسلامیانی هم که با صغری و کبری کردنهای دروغین شان سعی میکنند به قول خودشان "برهان و منطق" بسازند و از این راه عوامفریبانه الاهی مورد ادعایشان را به اثبات برسانند، به این آسانی ها قادر به رهائی خود از گودالی که خود کنده اند نمی شوند. بحث زیر به مواردی از این دست می پردازند.

در صفحات پیشین در مورد دو ادعای اسلامی و قرآنی به تمامی نادرست بحث کردیم. ادعای اسلامیان در مورد برهان حدوث به شرح "همه چیز خالق دارد، پس الله خالق ماست" و ادعای قرآن در مورد خلق کردن باد و باران به وسیله الاهی خالق مورد ادعا از آن جمله اند. توجه داریم که اگر صحت این دو فرض غلط را بپذیریم و فکر بکنیم که این هر دو ادعا به تمامی درست اند، در آنصورت ناگزیر باید این را هم بپذیریم که در آزمایشات مورد مثال در مدرسه ها، بچه های مدرسه هم خالق یا خالقان باد و باران تولید شده اند. دلیل اش هم این است که بچه های مدرسه با آزمایشات خود، عوامل و عناصر تولید کننده این پدیده ها را گردهم آورده و انگیزه فعل و انفعالات این عوامل را به وجود آورده اند. این همان کاری است که الاهی مدعی خلقت از طریق آیات قرآن ادعایش را میکند و به همان سبب نیز خود را خالق آنها معرفی میکند.

در ضمن، از آنجا که در حقیقت این نه الاهی مورد ادعا بلکه عوامل اولیه اند که با فعل و انفعالات خود باد و باران را به وجود می آورند، از همان رو نیز، اگر قرار است خالق برای این پدیده های ثانوی معرفی شود، این

خالق جز عوامل اولیه ای که با فعل و انفعالات خود این پدیده های ثانوی را به وجود می آورند نیستند.

حالا اگر این واقعیت را به سایر پدیده های مشابه هم توسعه بدهیم، از آنجا که بسیاری از پدیده های موجود در طبیعت، محصول و مخلوق فعل و انفعالات عناصر طبیعی اولیه اند، پس باید پذیرفت که طبیعت، و عناصر و فعل و انفعالات طبیعی خالق یا خالقان بسیاری از این پدیده ها و هستی های ثانوی اند.

توجه داریم که در اینجا دو حالت پیش می آید: اگر طبیعت را خالق این پدیده های ثانوی به حساب بیاوریم، در آنصورت، طبیعت به جای الاهی مورد ادعا می نشیند، اما اگر به حساب نیاوریم، در آنصورت برهان و ادعای قرآن در مورد خلقت پدیده های ثانوی صحت و همه شمولی خود را از دست میدهد.

بدین معنی با پذیرش این ادعای قرآن، اصل ادعای **خلقت از سوی الله** به ادعای **خلقت از سوی طبیعت** و عناصر فعل و انفعالات شیمیائی، فیزیکی، بیولوژیکی و غیره منتقل میشود. بدین ترتیب، نه فقط ادعای "همه چیز را الله خلق کرده" به جایی نمیرسد، بلکه حتی به جای الله مورد ادعا، طبیعتی که مادر عناصر، و فعل و انفعالات مختلف است، در کرسی خالق پدیده ها و هستی ها می نشیند. در نتیجه، ادعای اسلامیان مبنی بر اینکه "هر حادثی خالق دارد" هم،

1- نه فقط به اثبات وجود الله مورد ادعایشان منجر نمیشود،

2- بلکه حتی، اصل وجود الله خالق شان را زیر سؤال برده و به جای آن، نظر ماده گرایان یا ماتریالیستها⁵⁷ به شرح "خلقت محصول قانونمندیهای ماده است" را به کرسی قبول می نشاند.

Materialists⁵⁷

لازم به یادآوری است که ماتریالیستها، ادعای خداپاوران در مورد خلقت هستی از سوی خدا، الیه یا الله را، به این سبب که فاقد هرگونه دلیل منطقی و اثباتی است، مردود می‌شمارند، و به جای آن، با تکیه بر قوانین کشف شده ماده یا ماتریا⁵⁸، کل خلقت و هستی را محصول تحولات قانونمند و درونی ماده تشکیل دهنده جهان معرفی میکنند.

البته همانگونه که قبلاً توضیح داده شده رد صحت ادعاهای قرآن و خداپاوران، به معنی اثبات صحت تآم و تمام ادعای ماده‌گرایان نیست. نیست چرا که همانگونه که اسلامیان با مشکل توضیح و اثبات عقلانی و منطقی از کجا و چگونه به وجود آمدن الیه خالق مورد ادعایشان مواجه اند، ماده‌گرایان نیز با مشکل توضیح و اثبات از کجا و چگونه به وجود آمدن ماده اولیه مورد نظر و همچنین خصوصیات ذاتی و قانونمند ماده مورد نظر خود روبرویند.

این بحث را نسبت به مورد ادامه خواهیم داد.

در هر صورت، از بحثهای فوق این نتایج حاصل میشوند:

- "برهان حدوث" به اثبات منطقی و عقلانی وجود الله یا هر خالق مورد ادعای دیگر منجر نمیشود که هیچ، بلکه حتی به جای اثبات، به راه رد وجود الله مورد ادعا میرود.

Materia⁵⁸

فراموش نکنیم که این بحث را در اساس برای آن مطرح کردیم تا نشان بدهیم که "راه و روش حدوث" ابداعی متکلمان اسلامی برای اثبات الله واحد، نه درست و نه منطقی است. بحث موجود اما، نشان میدهد که نه فقط این برهان به سبب گزاره های نادرست، قیاسهای غیرمنطقی، و نتیجه‌گیریهای غلط اش، به اثبات الله خالق مورد ادعا منجر نمیشود، بلکه حتی در ادامه خود، ادعای وجود الله مورد ادعا را هم زیر سؤال می‌برد، یا به بیان دیگر، احتمال ادعای وجود الله مورد بحث را به کلی منتفی می‌کند.

- چرا؟
- برای اینکه وقتی دلائل وجودی هستی‌یی از نظر منطقی رد میشوند، وجود آن هستی مورد ادعا که دیگر دلیل وجودی اش را از دست داده، نیز زیر سؤال رفته و ناممکن میشود.

استاد ممنوع القلم

فلسفه وجود و منشأ خلقت

جلد دوم

تجزیه و تحلیل "برهان حدوث" اسلامیان برای اثبات وجود الله
خالق مورد ادعایشان

فصل دوم

دور باطل تقسیم بندی هستی و ادعای ناممکن "الاه واجب الوجود"

یک) چرا ادعای غیرمنطقی "الاه واجب الوجود" مردود است

آ - با وجود اینهمه دلائل منطقی و بدیهی در مورد غلط و نادرست بودن آنچه "برهان حدوث" خوانده میشود، شریعتسازان اسلامی اما، نه از ادعای زیر سؤال خود در مورد "همه چیز خالق دارد" دست برمیدارند، و نه نتیجه گیری ساختگی شان به شرح، "از آنرو الله خالق ماست"، را پس می گیرند. آنان هنوز هم با این فرضهای نادرست و نتیجه گیری های غیرمنطقی شان برای اثبات وجود الله خالق شان میکوشند. میکوشند، چرا که راه دیگری ندارند. چرا که هیچ دلیل علمی و منطقی یی برای اثبات الاه مورد ادعایشان در دست ندارند که هیچ، بلکه همچنین همه دلائل علمی و منطقی موجود یک چنین ادعائی را رد می کنند.

اینجاست که عدم موفقیت متکلمان اسلامی برای منطقی نشان دادن "برهان حدوث"، آنان را به شعبده بازی کلامی دیگری سوق میدهد. این شعبده بازی ناممکن به شرح زیر تنظیم میشود:

- "الله خالق وجود دارد برای آنکه وجودش واجب است".

"واجب الوجود است".

- چرا واجب است؟

- به این دلیل که واجب است!

می بینیم که این ادعا جز ادامه همان ادعاهای عوامفربانۀ خداباوران در این مورد که "الله خالق مورد ادعا وجود دارد، برای آنکه وجود دارد" نیست. جز ادامه همان روش دوری گزیدن از هرگونه بحث و فحص در مورد وجود الاله خالق مورد ادعایشان، و به جای آن، پرداختن به نتایج وجود چنین موجود فرضی بدیهی فرض شده نیست.

به خاطر یک چنین روش غیرقابل توضیح هم هست که از همان آغاز، سرکوب به هر راهی به شیوۀ تکمیلی اسلامیان برای اثبات الاله شان تبدیل شده است.

یکی از راههای سرکوبگرانه تحمیل ابداع "واجب الوجود بودن الله خالق" مورد ادعایشان است. اینان با تحمیل این شعار بدون دلیل و منطق شان به توده های ناچار و تسلیم شده نه فقط از ادای هر حرف دیگری جلوگیری می کنند، بلکه همچنین برای رهائی شان از نتایج شکست ادعاهای ظاهراً منطقی "برهان حدوث" می رهانند. در این صورت، اینان به جای آنکه برای اثبات ادعاهای بدون دلیل و مدرک شان به دست یازیدنیهای غیرمجاز در روشهای فلسفی مجبور بشوند، یکباره به راه جا انداختن شعار بی دلیل "واجب الوجود بودن الله شان" رو می آورند. بدیهی است که یک چنین دور زدنی به تنهایی هیچ معنایی جز منتفی شدن هر گونه پاسخ منطقی به سؤال چرائی وجود الله خالق مورد ادعا ندارد.

بر اساس این شعار چشم و گوش بسته، عنوان "واجب الوجود" بودن الله خالق با دو عنوان "ممکن الوجود" و "ممتنع الوجود (یا ناممکن)" تکمیل میشود. بر این اساس، گویا همه موجودات و هستیها به جز الاله خالق، از جماد و گیاه تا حیوان و انسان، "ممکن الوجود" اند. یعنی خلقت شان از ازل ممکن بوده و می توانستند خلق بشوند یا نشوند.

- چرا "ممکن الوجود" اند؟

- زیرا که خدا آنها را در برنامه خلقتش قرار داده است.
- از کجا معلومه که خدا چنین کاری کرده؟
- از اینکه هر حادثی به دست الاه خالق انجام میگیرد. یا به زبان بهتر، وجود هر موجودی نشانه خلقت آن از سوی الاه خالق است (می بینیم که این جز ادامه دور باطل خدا هست به این دلیل که هست! نیست).

ادعای "ممتنع الوجود (یا ناممکن)" اما، همه هستیهای را در بر می گیرد که از آغاز (کدام آغاز؟) قابل تحقق نبوده و نمیتوانند وجود داشته، یا خلق بشوند. برای مثال با وجود "الاه اکبر" منحصر به فرد مورد ادعا، خلق شدن هر خالق، خدا و الاه دیگر، "ممتنع الوجود" یا ناممکن نامیده میشود (لا اله الا الله). بر اساس این ادعا، موجودات ممتنع الوجود همانند الاه های دوم و سوم و غیره، نه به وجود می آیند و نه میتوانند به وجود بیایند یا خلق بشوند. چرا نمیتوانند؟ آنها معلوم نیست.

منظور متکلمان اسلامی از "واجب الوجود" بودن الاه یا الله مورد ادعا این است که وجود یک "الاه اکبر"، آنها الهی با مشخصات مورد معرفی اسلام و قرآن، لازمه وجود هستی و خلقت است. دیدیم که بر اساس برهان حدوث غلط اندر غلط متکلمان اسلامی، "همه هستیها خالق دارد، پس "الله" خالق ماست". در فصول پیشین در مورد غلط اندر غلط بودن این برهان و نتیجه گیری هایش به حد کافی بحث کردیم و دلیل و منطق آوردیم. با این وجود، اینان این نتیجه گیری نادرست و غیرمنطقی برهان حدوث شان را یک دور دیگر می گردانند و با استفاده از همان شیوه های به تمامی نادرست و غیرمنطقی به اینجا میرسند که:

1- "چون الله، خالق همه هستی است (چرا و به چه دلیل؟) و،

2- حالا که به طور عینی، هستی و جهانی وجود دارد که خلق شده اند (از کجا معلومه که خلق شده اند؟)،

- پس باید اینها را الله خالق خلق کرده باشد، یا:
- "پس باید وجود الله خالق لازمه وجود این هستی ها باشد"، یا:
- "پس الله خالق لازم الوجود است!".

به بیان دیگر، به ادعای بدون دلیل و منطق اینان:

1- "الله خالق وجود دارد، برای اینکه هستی و خلقت وجود دارد و،

2- همان رو نیز الله خالق، لازم الوجود است!".

در این معنی، "الله خالق واجب الوجود است، چرا که اگر وجود نمی داشت، این هستیها و خلقتها هم به وجود نمی آمدند و وجود نمی داشتند! حالا که وجود دارند پس الله خالق وجود دارد و واجب الوجود است" (چرا و چراهای دیگر هیچ پاسخی نمی یابند)

حالا چرا "وجود هستی به معنی وجود الله خالق است"، چرا باید پذیرفت که "این چیزها و هستیها حتماً خلق شده اند و خالق دارند" و چرا باید "الله خالق مورد نظر همه اینها را خلق کرده باشد"، هیچ پاسخ و دلیل منطقی وجود ندارد و ارائه نمیشود. همانند ضرب المثل پیشین مان در مورد "هر غذائی آشپزی دارد، پس این غذا را عمه من پخته است".

همینطور "چرا الاه مورد نظر اینان لازمه هستی و وجود است؟" و چرا "اگر الاه مورد ادعا وجود نمیداشت، هستی به وجود نمی آمد"، هیچ پاسخی ندارند. دلائلی که اینان ارائه میدهند همه از این قماش اند: "الله خالق ماست، زیرا که الله خالق ماست".

اینان نه فقط هیچ دلیل و منطقی برای اثبات صحت ادعای "واجب الوجود" بودن الله مورد ادعای شان ندارند، بلکه حتی هر ادعا و نظر مغایر با ادعای بدون دلیل و منطق خود را "کفر" شمرده و هر شیوه ای را برای رد

و رفع آن، مشروع و حتی واجب فرض میکنند. میدانیم که به طور معمول، فقدان دلیل و منطق به راهی جز جبر و تحمیل سرکوبگرانه نمیرود.

ب- با این وجود، درنگی در محتوای این ادعا نشان میدهد که اساساً نامگذاری این یا آن الیه و خدای فرضی به "واجب الوجود" هیچ تأثیری در حقانیت یا اثبات وجود وی ندارد. این نیست جز آنکه این نامگذاری نه بر دلیلی منطقی برای اثبات این نامگذاری و چرائی "واجب الوجود" بودن الله متکی است، و نه مدعیان اینگونه فرضیات ذهنی- سنتی، دلیل عقلانی و منطقی‌یی برای اثبات صحت ادعای خود ارائه میدهند. در واقع، کار متکلمان و مفسران اسلامی در این مورد خاص بر خلاف ضرب المثل "اول برادریت را ثابت کن، بعد ادعای ارث بکن"، همانند "ادعای ارث پدري بدون اثبات برادری" است.

اینان نیز باید اول وجود خالق مورد ادعای خود را اثبات میکردند (که دیدیم نمیتوانند بکنند) و بعد از آن، در مورد "ضروری و واجب بودن آن" دلیل و برهان می آوردند. اینان اما، به جای آن، ابتدا ایمان آوردن به وجود الله شان را بدون نیاز به هر دلیل و سببی، واجب فرض میکنند، و پس از آن، نه برای بررسی بلکه برای اثبات این وجود واجب پذیرفته شده، دلیل و مدرک منطقی و عقلانی جمع آوری می کنند. این در زمانی است که هرگونه بحث و فحص در مورد وجود یا عدم وجود الیه شان ممنوع است و هر گونه شکی در مورد وجودش به شدت مجازات میشود. این را میگویند "استدلال وارونه"!

پ- با این وجود، جالب است که اینان این "استدلال وارونه" را فقط در مورد وجود الله مورد ادعای خود می پذیرند و قبول ندارند که اگر یک چنین راه و روش استدلالی‌یی درست و منطقی است، باید در همه امور و

در مورد همه ادعاها و هستی های فرضی دیگر هم به کار برود و صحت پیدا بکند. در واقع اگر منطق و استدلالی درست باشد باید در همه جا و برای همه موارد مشابه صدق بکند. به طور مثال، اگر استدلال این باشد که "آنچه من ایمان آورده ام حتماً وجود دارد و حتی واجب الوجود هم هست"، در آنصورت به طور منطقی لاجرم باید قبول کرد که جادوگران هم هیکلهای جادویی، بت پرستان هم بتهای مورد پرستش، و آتش پرستان هم آتش یا پدیده های طبیعی مورد ستایش خود را "واجب الوجود" بنامند. آنان نیز باید بدون نیاز به اثبات عقلانی و بدون ارائه هر گونه دلیل و منطقی، دیگران را مجبور به پذیرش وجود و هستی مورد ادعای خود بکنند.

در واقع، با این استدلال وارونه، میتوان همه چیز و همه کس ممکن و ناممکن دیگر را هم "واجب الوجود" خواند، و سپس همانند الله مورد ادعا، آنها را لازمه هستی و خلقت اعلام کرد.

در اینصورت، البته که ماتریالیستها هم میتوانند با استناد به این ابداع وارونه، وجود ماده مورد ادعای خود را به جای الله مورد ادعا بنشانند و ابتدا ماده یا ماتریا را "لازم الوجود" و سپس آنرا منشأ بی برو و برگرد همه هستی و خلقت اعلام بکنند.

اسلامیان اما تسری استدلال وارونه خود به سایرین را نمی پذیرند و با برخورد دشمنانه با هر نظر و ادعای دیگر نشان میدهند که اصل و اساس استدلال وارونه شان فاقد هرگونه دلیل و منطق بوده و هست. این برخورد یکسویه شامل ادعای فلاسفه ماتریالیست هم میشود.

دیدیم که بر اساس تئوریهای ماده گرایان، خلقت جهان نه ناشی از اراده و تصمیم آگاهانه الله خالق یا هر نیرو و عنصر فرضی بیرون از ماده موجود، بلکه محصول قانونمندیهای درونی ماده است. این ادعا البته ممکن

است برای گوشه‌های ناآشنا، عجیب و ناممکن به نظر برسد، اما در واقع مقایسهٔ منطقی این دو ادعای اسلامی و ماتریالیستی نشان می‌دهد که:

- احتمال صحت این ادعای ماتریالیستی نه تنها از احتمال صحت ادعای وجود الله خالق کمتر نیست، بلکه از جنبه‌های مختلف بیشتر و پذیرفته‌تر هم هست.

برای توضیح بیشتر این موضوع یادآوری می‌کند که بر اساس حساب احتمالات، احتمال وجود هر چیز یا اتفاقی که از طریق علمی و منطقی رد نشده، وجود دارد و این احتمال نسبت به تعداد آلترناتیو‌های ممکن متغیر است. اما دیدیم که هم خلقت جهان و هستی از سوی خالق به اثبات نرسیده و هم وجود الله خالق مورد ادعای قرآن از جنبه‌های مختلف، از آنجمله به سبب فقدان اطلاع درست آیات قرآن از مخلوقات مورد ادعایش، از نظر علمی و منطقی مردود است. این در حالی است که تغییر، تکوین و تکامل قانونمند درونی ماده است و حتی شکل‌گیری موجودات جدید ناشی از این تحولات ذاتی از نظر علمی و منطقی به اثبات رسیده است.

بدین معنی، از نظر علمی و منطقی:

1. خلقت جهان و هستی به دست ال‌اه خالق که احتمال عدم وجودش به اثبات رسیده، ناممکن، ولی،
 2. شکل‌گیری جهان و هستی به وسیلهٔ قانونمندیهای ذاتی و درونی ماده ممکن است.
- به عبارت دیگر،
- 1- در جایی که وجود ال‌اه مورد ادعا به عنوان منشأ هستی، ناممکن یا به بیان اینان، ممتنع الوجود است،
 - 2- وجود ماده به عنوان منشأ هستی، نه فقط ممکن، بلکه حتی اثبات شده است.

در ضمن، نگاهی عمیق تر به این عوامل نشان میدهد که احتمال تحقق پدیده هستی از این دو طریق به کلی متفاوت است. دلیلش هم این است که:

✓ ماده گرایان به ماده یا چیزی استناد میکنند که وجود عینی دارد و وجودش در هر هستی عینی جهان حاضر، قابل مشاهده، آزمایش و اثبات است،

در حالی که:

✓ خدا پرستان از هستی بی حرف میزنند که نه وجود خارجی دارد، و نه در اشکال مختلف هستی موجود در جهان قابل مشاهده، آزمایش و اثبات است.

این است که در یک مقایسه منطقی ساده:

1- ماده یا ماتریا به صرف عینی و موجود بودنش، به سببهای اثباتی و پوزیتیویستی اش، لازمه هستی موجود به حساب می آید و در حقیقت، "لازم الوجود" است.

این در حالی است که:

2- خدا و الله خالق مورد ادعا به خاطر فقدان این خصوصیات عینی، اثباتی و پوزیتیویستی، نه فقط "واجب الوجود" نیست، بلکه حتی وجودش به سبب مردود بودن علمی، منطقی و اثباتی، ناممکن به حساب می آید.

به بیان دیگر، این فقط "واجب الوجود" بودن ماده یا ماتریا است که هم قابل اثبات عینی و علمی و هم به طور منطقی قابل دفاع است.

باید توجه کرد که در این شرایط و در غیاب هر گونه شواهد و اطلاعات اثباتی و منطقی، ادعای ماتریالیستها در مورد اینکه "ماده منشأ هستی است" رد نمیشود، اما به اثبات هم نمیرسد. در واقع، نتیجه گیری در مورد "لازم الوجود" بودن ماده یا ماتریا برای وجود خلقت یا پیدایش جهان و

هستی تأیید و تأکید شده، ولی این شامل ادعای "ماده به عنوان منشأ ماده اولیه" نمیشود. چرا که درست است که ماده و تحولات قانونمند و درونی آن به جریان بیگ بنگ و جریانات پیدایش و تکوین بعدی اش منجر شده، ولی این سؤال که خود این ماده اولیه و قانونمندیهای درونی آن چگونه و از کجا پدید آمده اند، کماکان بدون پاسخ است.

بدین ترتیب، در جایی که ادعای وجود "خالقی که طبق ادعا، خلق نشده و همیشه بوده است"⁵⁹ مردود شمرده میشود، ادعای وجود "ماده‌ای هم که انگار همیشه بوده و هیچ سابقه‌ای در مورد پدیدآمدنش نیست، نیز به این سادگیها صحت خود را به اثبات نمیرساند. هم از این رو، در این شرایطی که دلائل و شواهد اثباتی کافی عرضه نشده، پاسخ منطقی یا تنها پاسخ منطقی این است که:

✓ ادعای وجود و "واجب الوجود بودن" الله مورد ادعا به تمامی مردود شمرده میشود، در حالی که:

✓ از آنجا که هم همه چیزهای موجود از ماده تشکیل شده، و هم وجود همین ماده در منشأ خلقت جهان به اثبات رسیده، پس ماده یا ماتریا فعلاً و عملاً لازمه هستی و اشکال مختلف هستی است، و ناگزیر "لازم‌الوجود" پیدایش به حساب می‌آید.

ت- در ضمن، آیات نازل ادعا میکنند که الله خالق به شکلی که در جلد پیشین آمده، در زمان معینی که حدود شش تا هفت هزار سال پیش بوده⁶⁰، در فاصله شش یا هشت روز، جهان و هر چه در آن است را خلق کرده

⁵⁹ قرآن در این مورد آیات متفاوت و متناسخی آورده و الیه مورد ادعایش را گاهی ازلی ولی گاهی پیدا شده از زمان خلقت معرفی میکند.
⁶⁰ ر. ک. به آیات مربوطه در جلد اول همین کتاب.

است⁶¹. خلقت اما تنها به معنی تغییر و تحول در هستی مخلوقات نیست، بلکه همچنین از آنجا که به ادعای این کتابهای آسمانی، به وقت خلقت جز الاه خالق هیچ هستی دیگری وجود نداشته (یا تنها هستی بوده)، پس باید گفت که "خلقت فرضی از سوی الاه خالق مورد ادعا به معنی تغییر و تحول در خود وی هم بوده است".

بدین معنی، خلق کردن جهان از طریق الهی که گویا از ازل بوده، ولی تا زمان خلقت مورد بحث به هیچ کاری و حتی درست کردن خانه و کاشانه اش دست نزده⁶²، باید یک تحول و تغییر تعیین کننده در ذات الاه مورد ادعا هم بوده باشد.

الله به ادعای اینان ازلی است و همیشه بوده، ولی حتی اگر همیشه هم بوده، در زمانی که دست به خلقت زده، لاجرم وارد دوره جدیدی از هستی خود شده، یا با دست زدن به خلقت در هستی خود نیز تغییراتی را سبب شده است. این است که به طور منطقی باید پذیرفت که:

✓ الله مورد ادعا نیز، مثل هر موجود دیگری که با ورود به جریان فعل و انفعالات پیدایش دچار تغییر و تحول میشود، با دست زدن به فعل و انفعالات خلقت، دچار تغییر و تحول شده است.

حالا اگر این تغییر به معنی دگرگونی درونی ماده بوده، در اینصورت این ادعای دینی مشابه همان نظری میشود که ماتریالیستها در مورد خلقت ماده عنوان میکنند. بدین معنی، الله با ماده یا ماتریا هم معنی میشود، یعنی هم الله

⁶¹ پیشین.

⁶² ر. ک. به آیات مربوطه در مورد بنای خانه و کاشانه الاه در زمان خلقت جهان و هستی، پیشین.

مورد ادعا به جای ماده می نشیند و هم خلقت زمین و آسمان معنائی جز تغییر و تحول در ذات این ماده خالق مورد ادعا نمی دهد.

اما اگر ادعا شود که الله خالق از نظر خلقت جهان، در خارج از ماده قرار داشته، در این صورت الله خالق به جای ماده مورد ادعا نمی نشیند، اما با این وجود در اینجا نیز خلقت جز تغییر و تحول در ذات این هستی بیرونی مورد ادعا معنی نمیدهد. معنی نمیدهد، چرا که در جائی که بنا به ادعا هیچ هستی دیگری وجود نداشته و الله تنها هستی موجود بوده، پس هر خلقت و هستی یافتنی لاجرم دخالت این تنها وجود و هستی در فعل و انفعالات و پروسه خلقت را طلب میکرده است. بدین معنی، در این مورد نیز خلقت به معنی ورود و درونی شدن این تنها هستی مورد ادعا در پروسه خلقت بوده و ناگزیر نیز به تغییر و تحول در خود خالق مورد ادعای این خلقت منجر شده است.

اینها همه نشان میدهند که خالق مورد ادعا در هر دو شق ممکن، چه حضور بیرونی یا درونی در جریان خلقت مورد ادعا، همانند هر هستی مادی دیگری در جریان دو سویه "خالق و مخلوق" وارد شده و لاجرم دچار تغییر و تحول شده است. در نتیجه:

✓ حتی اگر ادعاهای خداپرستان از نظر بیرونی بودن الله خالق از ماده را در نظر بگیریم، باز هم صدور عمل خلقت از سوی یک چنین خالق، لاجرم بدون حضور وی در جریان تحولات ماده ای که سنگ بنای خلقت است ممکن نمیشده است.

در اینصورت، ناگزیر باید این مدعیان بپذیرند که 1- هم الاله مورد ادعا با خلق کردن جهان دچار تغییر و تحول مادی شده، و 2- هم این خالق ادعائی همانند هر هستی مادی دیگر، برای گردش تحول و دگرگونی، به انگیزه، یا

انگیزه های درونی یا بیرونی نیاز داشته است. پس بدین معنی و بر اساس ادعاهای خود اینان، لازمه وجود الاهی که جهان و هستی را خلق کرده ایجاب میکرده که وی نیز،

1. هم وارد فعل و انفعالات پروسه خلقت مادی بشود،
2. هم در این پروسه تغییر و تحولی را در خود و ذات خویش تجربه بکند و،
3. هم برای انجام این مهم در رابطه از درون یا بیرون خود انگیزه ای کسب کند یا انگیزاننده (یا انگیزاننده هائی) داشته باشد.

می بینیم که در اینجا نیز نامگذارها و ادعاهائی چنین غیرمنطقی، نه فقط به درد اثبات الاه خالق مورد ادعا نمیخورند، بلکه به همراه خود به نتایج عقلانی و منطقی بی منجر میشود که معنائی جز رد وجود و ناممکن بودن وجود این هستی و خالق مورد ادعا نمیدهد.

دو) ادعای "ممکن الوجود" بودن اشکال مختلف هستی نیز زیر سؤال است

به بیان متکلمان اسلامی، عنوان "ممکن الوجود"، همه جهان و هستی های موجود را در بر میگیرد. بر اساس این ادعا، "همه هستیهای موجود، غیر از الله که معلوم نیست چرا واجب الوجود است، حادث (خلق شده) و ممکن الوجود اند". ممکن الوجود اند، زیرا که به ادعای آنان اینها میتوانند به وجود بیایند یا نیایند". "اگر خدا بخواهد، خلق می شوند، ولی اگر نخواهد، خلق نمی شوند". "دارای ظرفیتهای لازم برای خلق شدن بوده و هستند، و هم از این رو نیز، از سوی الله خالق، خلق شده اند. به بیان دیگر، آماده خلق شدن بوده و هستند، ولی این آمادگی با خواست الله تحقق پیدا کرده و میکند". بر اساس این ادعا، "الله خواسته خلق شده اند، اگر نمی خواسته یا خلقشان نمی کرده خلق نمیشدند و به وجود نمی آمدند". به بیان دیگر، "حالا که این جهان و هستی به وجود آمده اند، پس معلوم است (از کجا معلوم است؟) که اینان یا اینها "ممکن الوجود" بوده اند و به وسیله الاه خلق شده اند". (این نتایج از چه دلیل و مدرک و منطقی ناشی شده اند، هیچ پاسخی ندارند).

هم از این رو هم هست که از دید اینان، همه موجودات در مقایسه با الهی که "واجب الوجود" و "اول، ازلی و قدیم" خوانده میشود، "ثانی، حادث و ممکن الوجود" به حساب می آیند.

ادعای "ممکن الوجود" بودن انسان و سایر موجودات و هستیهای مادی دیگر نیز از جمله مواردی است که با دستاوردهای علمی امروزی به کلی مغایرت داشته و حتی در تعارض قرار میگیرد. درست است که بشر

امروزی نمیداند که آن ماده بی نهایت کم حجم ولی با چگالی عظیمی که با انبساط انفجاری خود باعث پیدایش بیگ بنگ و خلق شدن جهان شده، از کجا آمده بوده، ولی میداند که پس از آنکه حرکت بیگ بنگ شروع شد، تحول و تکامل ذاتی و درونی ماده در حال انبساط انفجاری اولیه به راهی رفت که به طور قانونمند میتوانست یا حتی می‌بایست! به پدید آمدن جهان و موجودات موجود یا همانند آنها منجر بشود.

البته در آنموقع این همه کهکشانها، منظومه ها و کرات، و از آن میان، این راه شیری، منظومه شمسی و زمین ما وجود نداشتند، یا هنوز به وجود نیامده بودند، ولی انبساط انفجاری و تحولات تکاملی بعدی آن در راهی پیش میرفتند که:

- پیدایش و خلق نظم جهانی موجود را ممکن و حتی الزامی میساختند!

الزامی میساختند، چرا که با وجود این تحولات و قانونمندیهای ناظر بر آنها، جهان نمیتوانست نظم دیگری غیر از نظم موجود به خود بگیرد. به بیان دیگر، با این قانونمندیهای ناظر بر ماده و تحولاتش، جهان می‌بایست! نظمی مرکب از کهکشانها، منظومه ها و کراتی که در حال حرکت دورانی به دور همدیگر اند، پیدا میکرد. این به تنهایی به معنی:

- "واجب الوجود" شدن مخلوقات موجود حتی قبل از به وجود آمدن آنهاست!

برای مثال، قبلاً توضیح دادیم که در جریان این انبساط انفجاری پس از بیگ بنگ، دو نیروی همزمان و متقابل، نقشهای تعیین کننده ای در سرنوشت آتی جهان و موجودات آینده‌اش ایفا کردند. این دو نیرو عبارت بوده اند از:

1- نیروی جاذبه بین اجرام⁶³ و،

2- نیروی گریز از مرکز ناشی از حرکت دورانی⁶⁴.

ناگفته نماند که در این دوره نجومی حدود 13,798 میلیارد سال، وجود این دو نیروی متقابل راه را به تحولات ذاتی ماده مرکب از 1- تغییر، 2- تکوین و 3- تبدیل هموار کرده اند و در واقع لازمه این تکوین تاریخی بوده اند. به طوری که بدون دخالت متقابل و هموزن این نیروها:

1- اگر "نیروی جاذبه بین اجرام" به تنهایی اثر میکرد، حتی اگر به جای یکی، هزاران حرکت انفجاری بینگ بنگ هم به وجود می آمدند و تکه پاره های اجرام آسمانی را به سطح فضای در حال شکل گیری پرتاب میکردند، باز هم پس از مدتی، تکه پاره های جدا شده از حرکت باز میماندند و بر اثر دست بالائی نیروی جاذبه، به سوی همدیگر جذب شده و نهایتاً به جای اول خود باز می گشتند، و بر عکس. یعنی:

2- اگر "نیروی گریز از مرکز" که از حرکت دورانی اجرام به دور همدیگر به وجود می آید، به تنهایی عمل میکرد، همه چیز گام به گام

63 ر. ک. به قانون نیوتون به شرح پیشین.

64 **نیروی گریز از مرکز** یا **مرکزگریزی** به زبان انگلیسی *centrifugal force*، شبیه نیرویی است که بر یک جسم در حال دوران به سمت بیرون وارد میشود و ناشی از **لختی** (به معنی تمایل اجسام به حفظ حالت قبلی خود) است. این نیرو به وقتی که شیئی در جاده ای منحنی یا پیچ داری حرکت می کند به وجود می آید. دلیل چرخش سیارات به دور خورشید، بدون آنکه در خورشید سقوط بکنند همین نیروی گریز از مرکز است. **لختی**، **ماند** یا **اینرسی** (به انگلیسی: *inertial force*) ناشی از مقاومت جسم در برابر تغییر سرعت یا جهت حرکت است. هر چه جرم یک جسم بیشتر باشد لختی اش بیشتر است. به قانون اول نیوتون قانون لختی نیز گفته می شود.

قانون اول نیوتن می گوید هرگاه شیئی با سرعت ثابت در حال حرکت باشد، مادامی که نیروی خارجی به آن وارد نشود به حرکت خود ادامه خواهد داد. توجه داریم که هر حرکت دایره ای، حرکت یکنواخت و شتاب داری است که بردار شتاب آن به طور دائم تغییر می کند (ویکیپدیا- فارسی، انگلیسی و سوئدی).

خردتر و ریزتر شده و از هم دور می شدند، و به قول معروف، هیچ سنگی روی سنگی نمی ایستاد.

اما هیچکدام از این اتفاقات پیش نیامدند، چرا که پس از بیگ بنگ، این دو نیرو به طور همزمان و به تناسب معینی به وجود آمده و در هم اثر کردند. در واقع، نظم موجود جهان شامل کهکشانها، منظومه ها، اجرام و ستاره هائی که به فاصله معینی به دور هم میچرخند، از برآیند و تأثیر متقابل این نیروها شکل گرفته و میگیرند. بر این اساس:

- زمانی که این دو نیرو به وجود آمدند و برآیند آنها، ساخته شدن مجموعه های فضائی مشابه امروزی را ممکن و حتی ضروری ساختند، شکل گیری منظومه های جهان به این صورت و نظمی که امروزه می بینیم، نه فقط محتمل، بلکه حتی الزامی شد.
بدین معنی:

- از زمان معینی به بعد، شکل گیری این نظم منظومه ای جهانشمول "واجب"! شد. نظم موجود جهانی "واجب الوجود" شد.

عین همین استدلال در مورد پدید آمدن موجودات زنده و انسان هم صدق میکند. درست است که در آن مدتی که کهکشان، منظومه شمسی و کره زمین ما با میلیاردها سال فاصله از همدیگر، شکل گرفته و به وجود آمدند، اثری از موجودات زنده و از آن میان، انسان امروزی نبود، ولی با این وجود، علم امروزی نشان میدهد که از زمان پدیدار شدن و تجمع یافتن عناصری همچون متان⁶⁵، آمونیاک⁶⁶، سلفید ئیدروژن⁶⁷، دی اکسید

⁶⁵ Methane, CH₄

کربن⁶⁸، مونو اکسید کربن⁶⁹ و فسفات⁷⁰ در این یا کرات دیگر، احتمال و حتی **جبر خلقت موجودات زنده** به وجود آمد⁷¹. به بیان دیگر، با به وجود آمدن و مجاورت موادی که میتوانند با فعل و انفعال شیمیائی شان باعث پدید آمدن اولین سلولهای زنده بشوند، این جبر زاده شد که:

- پس از میلیارها سال هم که شده، می بایست سلول های تک هسته ای و مولکولهای زنده اولیه به وجود می آمدند، که به وجود آمدند.

به بیان دیگر، با به وجود آمدن و مجاورت موادی که ترکیبات شان میتوانند به تولید سلولها و ملکولهای زنده منجر شوند:

- پدید آمدن سلولهای زنده، اجباری یا "واجب الوجود" شد.

در ضمن، قبلاً توضیح داده ایم که **تغییر، تبدیل و تکوین، قوانین ذاتی و درونی ماده اند**. دیدیم که همراه با پدید آمدن اولین سلولهای زنده، انگیزه خود به خودی و درونی **تکوین** نیز زاده شد، یا بهتر است گفته شود، به عنوان یک قانونمندی ذاتی ماده، بیش از پیش به جریان افتاد. با این انگیزه درونی قانونمند بود که مولکولها و سلولهای تک یاخته ای شروع به تکثیر و رشد کردند و در طول میلیاردها سال، گام به گام، موجودات زنده پیچیده تر و تکامل یافته تر را به وجود آوردند. در واقع، با پدید آمدن یا

⁶⁶Ammonia or azane, NH₃

⁶⁷ Hydrogen sulfide, H₂S

⁶⁸Carbon dioxide, CO₂

⁶⁹ Carbon monoxide, CO

⁷⁰ Phosphate, PO₄³⁻

⁷¹ ویکیپدیا

گردش سریع تر جریان تکامل در موجودات زنده، جبر دیگری هم زاده شد. جبری که بر اساس آن می بایست حیوانات پیشرفته تر و در نهایت نیز انسان و انسانهای تکامل یافته تر به وجود می آمدند. از آن پس، تحت تأثیر قانونمندی های حاصله و ادامه راه تکاملی موجودات زنده، پدید آمدن انسانهای هوشمند هموسپین نیز حالت جبری و واجب به خود گرفت و بدین ترتیب،

- پدید آمدن انواع انسانهای دیروز، امروز و فردا به "واجب الوجود" تبدیل شد.

- جمع بندی یک

داده های فوق را میتوان به شرح زیر جمع بندی کرد:

- 1- با انفجار بیگ بنگ، شکل گیری جهان امروزی ابتدا ممکن، و سپس ضروری و "واجب" شد،
- 2- با تجمع و ترکیب مواد شیمیائی و فراهم آمدن محیط زیست مناسب، پیدایش موجودات زنده ممکن، و سپس ضروری و "واجب" شد و،
- 3- با پرشتاب شدن جریان تکامل قانونمند ماده، پیدایش موجودات بعدی، از انجمله انسان امروز و فردا ابتدا ممکن، و سپس ضروری و "واجب" شد.

این همه به چه معنی است جز آنکه:

✓ اشکال مختلف هستی، موجودات جهان و انواع انسانهای امروز و فردا که اسلامیان در برابری با ادعای "واجب الوجود" بودن الله خالق مورد ادعایشان، "ممکن الوجود" نام نهاده اند، هر کدام از زمانهائی به بعد، "لازم الوجود" شده اند.

مقایسه این دو نتیجه‌گیری علمی در مورد وجود روابط قانونمند "واجب الوجود" و "ممکن الوجود" نشان می‌دهد که بر خلاف ادعاهای بی پایه اسلام و اسلامیان:

اولاً هر خالق فرضی، نه فقط "واجب الوجود" نیست، بلکه همانند هر موجود فرضی دیگر،

1- در صورتی که وجودش منع علمی و منطقی نداشته باشد، "ممکن الوجود"، ولی

2- منع علمی و منطقی داشته باشد، ناممکن یا "ممتنع الوجود" است. این نتیجه همان است که در جلد یک این کتاب بدین شرح نتیجه شد:

- احتمال وجود الاله مورد ادعای قرآن و سایر کتابهای ادیان سامی، به سبب منع علمی و منطقی چنین موجودی، ناممکن و "ممتنع الوجود" است.

در ثانی، پدید آمدن هر کدام از موجودات به اصطلاح "ممکن الوجود"، چه معدنی یا آلی، از موجودات زنده ابتدائی تا موجودات زنده پیشرفته و انسان امروز و فردا، از نقطه آغازین معینی، "واجب" شده و "واجب الوجود" به حساب آمده است. بدین معنی، حداقل از زمان پیدایش یا تسریع قانونمندیهای ناظر بر تکامل ماده:

- به وجود آمدن انسان به عنوان محصول منطقی تکامل قانونمند موجودات زنده، واجب شده است.

در نتیجه، انسان حتی تا زمانی که موانعی در جریان این تحولات به وجود نیامده، به محصول واجب تکامل انواع در آمده است.

اینهمه نافی هر دو ادعای اسلامیان چه در مورد "واجب الوجود" بودن الله خالق مورد ادعا یا "ممکن الوجود بودن" انسان و سایر موجودات است.

سه) ادعای ترم "ممتنع الوجود" نافی وجود الله مورد ادعاست

به بیان اسلامیان، وجود برخی هستی‌ها همانند الاهی‌های بعدی یا دوم و سوم، "ممتنع الوجود"، یا "ناممکن" است. منظور از "ممتنع الوجود" بودن الاهی‌های دیگر این است که نه هیچ الاهی دیگری به وجود آمده، و نه امکان به وجود آمدنش وجود دارد. امکان به وجود آمدن شان وجود ندارد چرا که الاهی یا الله مورد ادعا زمانی می‌تواند تنها الاهی "واجب الوجود" به حساب آید که به وجود آمدن الاهی‌های دوم و سوم و غیره "ناممکن و ممتنع الوجود" فرض شود.

اما چرا الاهی‌های بعدی نه به وجود آمده و نه امکان به وجود آمدنش وجود دارد میتواند به علل مختلفی به شرح زیر بستگی پیدا بکند:

- 1- علت اول میتواند این باشد که الاهی‌های بعدی به علتی وارد جریان خلقتی که به پدید آمدن الاهی اول منجر شده نشده‌اند.
- 2- علت دوم میتواند این باشد که الاهی‌های بعدی نیز در راه وارد شدن به این جریان پیدایش بوده یا هستند، ولی با به وجود آمدن الاهی اول، منعی در پیدایش شان به وجود آمده و تحقق وجودشان را ناممکن و "ممتنع" ساخته است.

اسلام و قرآن اما، هیچکدام از این احتمالات را ادعا نمی‌کنند. آنان بلکه مدعی‌اند که:

- 1- "الاهی خالق موجود، نه فقط خلق نشده و به وجود نیامده، بلکه همیشه بوده است. "از ازل بوده و تا ابد باقی است" (به چه دلیلی؟ آنها معلوم نیست).
- 2- خلق الاهی‌های بعدی به طور ماهوی ناممکن و ممتنع الوجود است (چرا؟ معلوم نیست).

حالا با این وجود:

- چرا به وجود آمدن الاه های بعدی ممتنع بوده و هست؟
- به چه دلیلی الاه موجود مورد ادعا بر خلاف ممتنع بودن الاه های مشابه دیگر، توانسته به وجود بیاید، وجود داشته باشد و حتی ازلی و ابدی بشود؟ سؤالاتی بدون پاسخ اند.

همچنین این سؤال هم مطرح میشود که وقتی به قول برهان دروغی حدوث مورد بحث، قانونمندی "همه چیز خالق دارد" برای همه هستیها جاری است، چرا و به چه سببی و دلیلی این قانونمندی در مورد خود الاه مورد ادعا صدق نکرده و نمیکند. این سؤال به خصوص زمانی عمده میشود که بنا به ادعای آیات قرآن، الله خود "هستی بی مادی"⁷² است و با خلق جهان و هستی جریان خلقتی ماهیتاً مادی حضور پیدا میکند"

میدانیم که این سؤالات به طور معمول جز تهدید با نتایج دردناک و جهنم سوزان الاه خالق هیچ پاسخی ندارند. چرا؟ زیرا که این مدعیان نه پاسخی به این سؤالات دارند و نه حتی میتوانند روشن بسازند که آیا: یک- ممتنع الوجود بودن الاه های بعدی به این خاطر بوده و هست که الاه اول موجود،

- 1- مانع خلقت همانندهای خود شده،
- 2- از خلق همانندهای خود خودداری کرده یا که نه،
- 3- خواسته که الاه یا الاه های کوچک و بزرگ دیگری را خلق بکند، ولی پی برده که خلق کردن و خلق شدن آنان ناممکن و ممتنع است؟

⁷² ر. ک. به جلد اول همین کتاب.

توجه داریم که احتمالات شماره یک و دو در اینجا صدق نمیکنند، چرا که به ادعای اینان، "ممتنع الوجود" آن نیست که الله نخواستہ خلقش بکند یا از خلق کردنش دوری گزیده است. از نظر اینان، آنچه قابل خلق کردن و شدن است، ولی الله به هر سببی خلقش نکرده، "ممکن الوجود" و نه "ممتنع الوجود" نامیده میشود. "ممتنع الوجود" موجودی است که قابل خلق کردن و شدن نیست. بدین بیان، اینان حتی اگر الله خالق مورد ادعای موجود هم بخواهد خلق نمیشوند یا خلق شدنی نیستند. اگر این الله آسمانی بخواهد هم، خلق نمی شوند. بخواهد هم نمیتواند خلقشان بکند.

این ادعا اما، علیه باور به الاهی است که بر اساس آیات قرآن، نه فقط خلق میکند، بلکه هر چی را که بخواهد در همان آن خلق میکند. اینجاست که این ادعای متکلمان اسلامی به شرح فوق به جای آنکه وجود الاهی واجب الوجود مورد نظرشان را به اثبات برساند، توانائی خلقت وی را زیر سؤال میبرد. نشان میدهد که الاهی خالق مورد ادعا اگر هم بخواهد از خلق هستی های "ممتنع الوجود" عاجز است. الاهی خالق مورد ادعا بر خلاف آیات و ادعاهایش قادر به خلق برخی از چیزها و هستی هائی که "ممتنع الوجود اند" نیست!

از این رو، ادعای وجود "ممتنع الوجود"، نه فقط به اثبات الاهی خالق مورد ادعا کمکی نمیکند، بلکه حتی ناتوانی وی برای خلقت هستی های ممنوع، از آنجمله هماندهای خود را به اثبات میرساند. اینهمه به چه معنی است، جز این که،

- ادعای وجود "ممتنع الوجود"، مستقیماً در تعارض با ادعای توانائی مطلق الله مورد ادعا قرار میگیرد و هستی و توانائی وی را زیر سؤال میبرد.

ناگفته نماند که بر اساس این تقسیم بندی سه گانه هم هست که اسلامیان دلیل می آورند که الاله واحد است، و واحد بودنش از خصوصیات ذاتی اوست، چرا که با وجود وی، به وجود آمدن الاله های دیگر از اساس ناممکن است. دیدیم که این ادعا اما، نه فقط به واحد بودن الاله خالق اشاره نمیکند، بلکه در حقیقت به این معنی هم تأکید میکند که:

- الله نمیتواند خود را از تنهائی رها سازد و همانندهای خود را خلق بکند.

می بینیم که اسلامیان از سوئی ادعای "ممتنع الوجود" بودن الاله های دیگر را پیش میکشند تا یگانگی الاله مورد ادعای خود را به اثبات برسانند، ولی از سوی دیگر، با این توضیحات غیرمنطقی مجبور به رو در روئی با این واقعیت میشوند که با این کارشان باید اصل اساسی توانائی الله مورد ادعایشان را زیر سؤال ببرند و بپذیرند که الله مورد ادعا بر خلاف آیات و ادعاهای دیگرش، قادر به خلق هستی های ممتنع الوجود نیست.

می بینیم که این ادعاهای غیرمنطقی اسلامیان برای پاسخ به سوالی از سوالات لاینحل دینی شان نیز، همانند بسیاری ادعاهای دیگرشان، نه فقط مشکل مورد نظر شان را حل و فصل نمیکند، بلکه به سبب فقدان منطق به سوالات لاینحل مهمتری منجر میشود. در اینجا نیز این نامگذاریها و سرهم بندی های غیرمنطقی نه فقط وجود الاله مورد ادعایشان را به اثبات نمیرساند، بلکه حتی توانائی و قدرت خلاقیت الهی که خالق، قادر، حکیم و توانا بودنش لازمه خداوندگاری اش است را زیر سؤال می برد. نه فقط داده عنوان واجب الوجود به الاله مورد ادعایشان به راه اثبات وجود وی نمیرود، بلکه حتی اصل و اساس این ادعا را به تمامی نفی میکند.

- جمع بندی دو -

می بینیم که اسلامیان برای رفع موانع اثبات وجود الله واحد مورد ادعایشان، از هر راهی منجمله "برهان ساختگی حدوث" و فرمول سه گانه "واجب، ممکن و ممتنع الوجود" بهره میگیرند، ولی با وجود ارتکاب به انواع و اقسام تقلبات در "برهانهای غلط اندر غلطشان" نه فقط هیچ سهولت منطقی برای اثبات وجود الله واحد مورد ادعایشان ایجاد نمیکنند و گامی ولو کوتاه به سوی اثبات وجود وی بر نمیدارند، بلکه حتی هر چه بیشتر احتمال وجود او را تقلیل داده و از بین میبرند.

نه فقط مشکل ادعاهای بدون دلیل و منطق شان را حل و فصل نمیکنند، بلکه حتی به بروز سؤالات مهمتری دامن میزنند که حتی از راه تقلبات و شعبده بازیهای دینی و غیردینی هم از عهده حل و فصلشان برنیامده و نمی آیند. دیدیم که توانائی الله برای خلق موجودات "ممتنع الوجود" یکی از این موارد است. اینان با این ادعاهای غیرمنطقی شان در این مورد نیز خود را در یک دوراهی ناگزیر می یابند که هر دو این راهها به نفی الاله مورد ادعایشان منجر میشوند. در واقع اینان هر پاسخی به سؤال "آیا الله خالق مورد ادعا قادر به خلق همانندهای ممتنع الوجود خود هست یا نه" بدهند، خود را در کوچه بن بست می یابند.

1- آنان اگر پاسخ بدهند که الله شان قادر به خلق این و همه موجودات ممکن و غیرممکن است، در آنصورت از آنجا که خلقت و وجود الله های دوم و سوم ممکن میشود، ادعای واحد بودن الاله مورد ادعایشان زیر سؤال میرود، ولی،

2- اگر پاسخ منفی بدهند، در آنصورت این سؤال پیش می آید که "پس این چه خدای "واجب الوجودی" است که از خلق موجودات خاصی عاجز

است. این چه خدائی است که در حرف (سوره القمر، آیه 50) "لازمه" الله بودنش توانائی مطلقش برای خلقت آنی و بدون هرگونه مرزبندی است"، ولی در عمل قادر به خلق موجوداتی که خلقت شان ناممکن است نیست؟

- "و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است." «سوره القمر، آیه 50»⁷³.

این آیا صحت آیات و کتاب الاله مورد ادعا را نفی نمیکند؟ از این رو، این سؤال مطرح میشود که آیا خدائی که قادر به مقابله با ماهیت "ممتنع الوجود" بودن موجودات دیگر نیست، میتواند موجودی باشد که بر اساس آیات متعدد قرآن، خصلت اساسی اش "خلقت" است، و "هر چه را که اراده کند در همان آن خلق میکند"؟

سؤال دیگر در این مورد برمیگردد به نتایج این ناتوانی. این ادعا که گویا الله حتی اگر هم بخواهد نمیتواند همانندهای "ممتنع الوجود" خود را خلق بکند این معنی را به همراه نمی آورد که انگار "الله یکتای مورد ادعا مجبور به یکتائی است"؟

در این صورت، آیا یکتائی به مفهوم تنهائی، به ذات و خصلت ناگزیر و اجباری الله موجود تبدیل نمیشود؟

- و در این صورت، این آیا به معنی ناتوان بودن الله توانا برای تغییر خصلتها و خصوصیات نهادی شده خود و حتی مجبور بودنش به پذیرش خصلتهای نهادی شده اش نیست؟

⁷³ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (القمر ۵۰)

- و این آیا همچنین نشان نمیدهد که الاهی مورد ادعا خالق مافوقی دارد که خصلت هائی را که حتی وی قادر به تغییرشان نیست در وی به ودیعه گذاشته است؟

یک سؤال دیگر هم بر میگردد به تضادهائی که این نتیجه گیری از ادعاهای اسلامیان با آیات دیگر قرآن ایجاد میکند. دیدیم که از سوئی آیاتی وجود دارند مبنی بر اینکه الله هر چه را بخواهد همان موقع به وجود می آید (آیه 50 سوره القمر)⁷⁴. با این وجود، در آیات خلقت شش روزه جهان هم دیدیم که الله برای خلقت جهان شش، هشت یا هر چند روز دیگر وقت صرف کرده است⁷⁵. حالا هم بنا به این ادعای اسلامیان معلوم میشود که "الله اگر بخواهد هم، نمیتواند هستی هائی را که "ممتنع الوجود" اند خلق بکند".

در این صورت، یک طرف این ادعاهای متعارض درست نیست و باید از قرآن حذف شود. یعنی:

- یا آیات قرآن در مورد توانائی بی حد و مرز الله درست نیستند و باید حذف شوند؟

- یا ادعای ناظر بر ادعای یکتائی ناگزیر الله فاقد صحت است و باید حذف شوند.

میدانیم که حذف این یا آندسته آیات، آنهم در مورد ادعاهای اساسی اسلام و قرآن، نه فقط مسأله را حل نمیکند، بلکه صحت ادعای "کلام الله" بودن این

⁷⁴ پیشین.

⁷⁵ ر. ک. به جلد اول همین کتاب.

آیات و همچنین اصل و اساس وجود یک چنین خالق مورد ادعا را به تمامی زیر سؤال میبرد و از اعتبار می اندازد. بدین ترتیب، در هر دو حالت، این ادعاهای متعارض قرآن و همچنین اینگونه ادعاهای توخالی متکلمان اسلامی نه فقط ادعای وجود الله یکتای مورد ادعا را منتفی میسازد، بلکه حتی صحت الهی و آسمانی بودن اسلام، قرآن و آیاتش را رد میکند.

نتیجه گیری و جمع بندی

از نو یادآوری میکند که بحثهای فوق و نتیجه گیریهای حاصله از نقد "برهان حدوث" و عناوین "واجب، ممکن و ممتنع الوجود"، این نتایج را به دست می دهند:

1- "واجب الوجود" بودن الله خالق که وجود عینی ندارد، فاقد هر دلیل منطقی و از آن نظر همانند هر ادعای بدون دلیل و منطق دیگر مردود است.

2- هستیهای مادی دیگر، از آنجمله انسان، از لحظه تاریخی معینی نه فقط "ممکن الوجود"، بلکه حتی "لازم الوجود" به حساب می آیند.

3- ادعای ناممکن یا "ممتنع الوجود" بودن الاله ها و الله های دیگر جز آنکه اصل توانائی و علت وجودی الله یکتای مورد ادعا را زیر سوال ببرد به نتیجه ای منجر نمیشود.

بر این اساس، می توان نتیجه گرفت که:

- نه فقط ادعای متکلمان اسلامی در مورد "واجب الوجود" بودن الله مورد ادعایشان مردود است، بلکه همچنین موجوداتی را که اینان "ممکن الوجود" فرض میکنند، به استناد قانونمندیهای تکامل علمی، از زمانی "لازم الوجود" به حساب می آیند.

- در ضمن، پیدایش هستی بی که شرایط مادی اش فراهم است هرگز نمی تواند ناممکن و "ممتنع الوجود" باشد و بر عکس. یعنی هیچ هستی بی بدون فراهم آمدن شرائط مادی اش نمیتواند به وجود بیاید و وجودش در همه حال ممتنع است.

این نتیجه گیری همچنین میرساند که به طور منطقی، بود و نبود هستیها، نه به تصمیم و اراده خالق و خالقان مورد ادعا، بلکه به بود و نبود شرایط به وجود آمدن شان بستگی پیدا میکند. بدین معنی که:

1- "ممکن الوجود" همه هستیها و اشکال مختلف مفروضی اند که شرایط مادی تحقق شان فراهم اند و میتوانند در شرایط مادی موجود به وجود بیایند.

2- "واجب الوجود" به همه هستیهای مفروضی اطلاق میشود که شرایط مادی موجود، به وجود یا پدید آمدنشان را الزامی میسازند.

3- "ممتنع الوجود" به همه هستیهای مفروضی اطلاق میشود که شرایط و لازمه های مادی به وجود آمدنشان فراهم نیست.

این است که ادعای اسلامیان از نظر ممتنع الوجود بودن الاله یا الله های بعدی هیچ معنایی جز اعتراف به "فقدان شرایط مادی لازم برای پدید آمدن الله های خالق دیگر ندارد". بدین معنی، هستی های مفروض ممتنع الوجود میتوانند با مساعد شدن شرایط به وجود آمدنشان، همانند سایر موجودات به وجود بیایند.

توجه داریم که اعتراف به ناممکن بودن شرایط مادی لازم برای خلق شدن الاله های ثانوی، صحت وجود شرایط لازم برای پدید آمدن الاله مورد ادعای اول را هم زیر سؤال می برد. این نیز از موارد عدیده ای است که دفاع غیرمنطقی از وجود الاله غیرقابل اثبات نه فقط به اثبات وی منجر نمیشود، بلکه ناخودآگاه به ناممکن بودن وجود منجر می شود.